

امام سجاد عليه السلام



محمد تقی صرفی پور



حضرت علی بن الحسین علیهما السلام در روز پانزدهم جمادی الاولی و به قولی پنجم شعبان در مدینه متولد یافت . مادرش به قول مشهور ، شهر بانو دختر یزد گرد ساسانی و پدرش امام حسین علیه السلام بوده است . در بیست و دو سالگی به مقام امامت رسید و بعد از سی و پنج سال امامت در سال 95 هجری به دست عبدالملک مروان به شهادت رسید . مرقد مطهرش در قبرستان بقیع مدینه است .

عبادت امام سجاد علیه السلام علیه السلام

امام باقر علیه السلام می گوید :

پیش پدرم رفتم و هنگامی که دیدم که از کثرت عبادت و بیداری ، رنگ مبارکش زرد و چشمهایش از گریه زیاد مجروح و پیشانی‌اش از کثرت سجود پینه کرده و ساقهای پایش از ایستادن زیاد در نماز ورم کرده بود ، من به گریه افتادم . امام علیه السلام به من نگاهی کرد و گفت : آن کتابی که عبادت علی علیه السلام در آن ذکر شده است را بیاور ! وقتی آوردم ، مقداری خواند و فرمود : چه کسی می تواند مانند علی علیه السلام ، عبادت کند ؟^(۱)

آمده است که : امام علیه السلام در نماز بودند که خانه آتش گرفت . امام علیه السلام هیچ متوجه نشدند تا زمانی که نمازشان تمام شد . آنگاه فهمیدند که خانه آتش گرفته بوده است .

کنیز امام سجاد علیه السلام علیه السلام می گوید : من هیچ گاه برای حضرت در روز غذا نبردم و در شب بستر برای خواب پهن ننمودم .^(۲)

ستارگان درخشان^۱

همان^۲

نزدیک بود روح از بدنش خارج شود

آمده است که :

وقتی امام سجاد علیه السلام در نماز به « مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ » می‌رسید ، آن قدر آن را تکرار می‌کرد که نزدیک بود روح از بدنش خارج شود .

امام علیه السلام شب‌ها را تا به صبح به عبادت مشغول بود و گاهی آن قدر نماز می‌خواند که وقتی می‌خواست به بستر برود ، نمی‌توانست ایستاده برود ، بلکه مانند کودکی که تازه راه افتاده است ، حرکت می‌کرد و خود را به بستر می‌رساند .

امام علیه السلام در ماه رمضان ، جز دعا و تسبیح و استغفار ، سخن دیگری نمی‌فرمود .

امام سجاد علیه السلام علیه السلام در مدت عمرشان هزار برده آزاد کردند .

امام چهارم را سجاد علیه السلام علیه السلام یعنی بسیار سجده کننده گویند ، زیرا هرگاه به او نعمتی می‌رسید ، به سجده شکر می‌رفت و هرگاه بین دو نفر را اصلاح می‌کرد ، سجده شکر می‌نمود و اگر از مریضی شفا می‌یافت ، سجده شکر می‌کرد و اگر خدا به او فرزندی می‌داد سجده شکر می‌نمود .

وقتی امام علیه السلام روزه می‌گرفتند ، دستور می‌دادند که گوسفندی را پخته و گوشت آن را بین فقرا تقسیم کنند و خود با نان و خرما افطار می‌نمودند .

امام علیه السلام ، هزینه بیش از صد خانواده را در مدینه به عهده داشتند و ...

بخشش‌ها و هدایای امام سجاد علیه السلام علیه السلام بین پانصد درهم تا ششصد هزار درهم بود . و امام علیه السلام از بخشیدن زیاد ملول نمی‌شد . و هرگز شنیده نشد که فقری در خانه امام علیه السلام بیاید و جواب تحقیر آمیز بشنود ، بلکه به دستور

حضرت ، فقیر را با بهترین نام جواب می دادند^(۳) .

امام علیه السلام خوشحال شدند و او را آزاد کردند .

یک روز امام سجاد علیه السلام ، در کوچه به تکه خرمائی برخوردند . به غلامشان فرمودند که تکه خرما را به منزل ببرد تا امام علیه السلام آن را استفاده کنند . وقتی به خانه رفتند . امام تکه خرما را خواستند . غلام گفت که من خود آن را خوردم . امام علیه السلام خوشحال شدند و او را آزاد کردند . وقتی اصحاب گفتند به خاطر این کار کوچک او را آزاد کردید ؟ فرمود : او به خاطر این عملش به بهشت خواهد رفت و من نخواستم کسی را که بهشتی است ، به عنوان غلام نگه دارم .

(۴)

آزادی در مقابل شکستن سر امام سجاد !

نقل شده که کنیز امام علیه السلام در حالی که می خواست آب بریزد ، آفتابه از دستش بر سر امام علیه السلام افتاد و سر امام علیه السلام شکست .

امام به او نگاهی کرد ولی کنیز گفت : « وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ » ! « وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ » ! امام علیه السلام فرمود : تو را بخشیدم . او گفت : « وَاللَّهِ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ » ! امام علیه السلام فرمود : تو در راه خدا آزادی^(۵) .

عفو در مقابل دشنام !

یکی از بستگان امام سجاد علیه السلام در حضور اصحاب به حضرت اهانت‌هایی نمود . ولی امام علیه السلام به او جوابی نداد . وقتی او رفت ، امام

منتهی الامال : ج ۲ .^۳

ستارگان درخشان^۴

ستارگان درخشان : ج ۶ ، ص ۳۳ .^۵

علیه السلام به اصحاب فرمود: شنیدید که این شخص چه حرفهائی زد. حال برویم تا جواب او را بدهم. در این حال امام علیه السلام آیات «وَالْكَافِرِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» را تلاوت می نمود. اصحاب فهمیدند که امام علیه السلام با او تندی نخواهد کرد. وقتی به در خانه او رفتند، امام علیه السلام در خانه او را زدند. او بیرون آمد و امام علیه السلام فرمود: شما آمدید و در حضور اینها این حرفها را زدی! اگر راست گفته باشی، خدا مرا بیامرزد! و اگر دروغ گفته باشی، خدا تو را بیامرزد!

او گفت: من به این حرفها سزاوارترم و از امام علیه السلام عذرخواهی نمود^(۶).

تواضع و فروتنی امام سجاد علیه السلام

وقتی امام سجاد علیه السلام در کوچه حرکت می کرد، اگر سنگی را سر راه می دید، آن را برمی داشت و کنار راه قرار می داد. امام علیه السلام گاهی با کاروانهای ناشناس به سفر حج می رفتند و در طول راه، کارهای خدماتی مسافرین را انجام می دادند، و مسافرین هم که امام علیه السلام را نمی شناختند، کارهای خود مثل تهیه غذا و شستن ظرف و ظروف را به عهده حضرت می گذاشتند.^(۷)

فرزندان

1 - امام محمد باقر علیه السلام

2 - زید بن علی که حلیف القرآن بود. او در زمان هشام بن عبدالملک قیام نمود و پس از جنگی بین یاران او و لشکر هشام پیش آمد، به شهادت رسید. گویند که جنازه اش را چهار سال در دروازه کوفه به دار آویخته بودند. عده ای عقیده پیدا کردند که او امام بعد از امام سجاد علیه السلام است و به زیدیه معروف

ستارگان درخشان: ج 6، ص 28.^۶

ستارگان درخشان^۷

شدند .

3 - یحیی بن زید که او هم در زمان ولید بن عبدالملک قیام کرد و به شهادت رسید .

4 و 5 و 6 - عبدالله و حسن و حسین که مادرشان ام ولد بوده است .

7 و 8 و 9 - حسین و عبدالرحمن و سلیمان از ام ولد .

10 و 11 - علی و خدیجه که مادرشان ام ولد بوده است .

12 - محمد اصغر 13 و 14 - فاطمه و ام کلثوم مادرشان ام ولد بوده است .

(1)

(2)

15 - عمر برادر زید که مادرشان ام ولد بوده است . (ام ولد یعنی کنیزی ، که با

ازدواج با او ، از او فرزند متولد شود)

معجزات امام سجاده علیه السلام

1- امامت حضرت سجاده علیه السلام

چون امام حسین علیه السلام به درجه رفیع شهادت نائل گردید . محمد بن حنفیه عموی امام سجاده علیه السلام خدمت امام علیه السلام رسید و گفت : ای برادر زاده من ، می دانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وصیت به امامت علی علیه السلام کرد و پس از علی علیه السلام امام حسن علیه السلام و بعد از او امام حسین علیه السلام مقام امامت را به عهده داشتند . در حال حاضر که پدرت به شهادت رسیده است وصیتی برای امامت بعد از خود نکرده است و از طرفی من عموی تو و برادر پدر تو و فرزند علی علیه السلام می باشم و سناً از تو بزرگتر می باشم و تو از من کوچکتری ، لذا سزاوار است که در امر امامت با من نزاع نکنی و امامت مرا قبول کنی . امام سجاده علیه السلام فرمود : ای عمو از خدا بترس و دنبال آنچه که سزاوار آن نیستی نرو و من تو را بر حذر می دارم که از جاهلان باشی . ای عمو ! پدرم صلوات الله علیه قبل از اینکه به کربلا بیاید به من وصیت کرد و یک ساعت قبل از شهادتش با من در امر امامت عهد و پیمان بست و این سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در نزد من است . پس دنبال این امر نگرد که می ترسم عمرت کوتاه شود و در احوال تو آشوب و اختلال روی دهد . خداوند تعالی امتناع دارد که امامت را جز در نسل حسین علیه السلام قرار دهد و اگر می خواهی به این امر یقین کنی با من نزد حجرالاسود بیا تا از او داوری و نظر بطلبیم و حقیقت امر را از او جویا شویم .

هر دو نزد حجرالاسود رفتند و امام علیه السلام به محمد بن حنفیه فرمود : تو ابتدا سخن

بگو و در پیشگاه خدا تضرع نما و بخواه که حجرالاسود با تو سخن بگوید ، آنگاه حقیقت
امر را از او سؤال کن !

محمد شروع به مناجات نمود و خدا را صدا زد ، ولی جوابی و سخنی از حجرالاسود نشنید .
امام علیه السلام فرمود : ای عمو ! اگر تو وصی و امام بودی حجر با تو سخن می گفت و
جواب تو را می داد . محمد گفت : ای برادر زاده ! حال تو حجر را صدا بزنی و از او سؤال کن
. امام علیه السلام دعا کرد و فرمود : ای حجر ! از تو سؤال می کنم ، به حق خداوندی که عهد
و میثاق پیامبران و اوصیاء و تمامی مردمان را در تو قرار داد ، که بگویی بعد از حسین بن
علی علیه السلام وصی و امام کیست ؟ ناگهان حجرالاسود چنان تکانی خورد که گویا
می خواست از جای خود کنده شود . آنگاه به زبان عربی به نطق آمد و به امام سجاد علیه
السلام علیه السلام گفت : « وصیت و امامت بعد از حسین بن علی علیه السلام پسر فاطمه
علیها السلام بنت رسول الله صلی الله علیه و آله مخصوص توست . محمد پای حضرت را بوسید
و گفت : « اعتراف می کنم که امامت حق شما می باشد » ⁽¹⁾ .

2 - غل و زنجیر

زُهری می گوید که عبدالملک مروان دستور داده بود که امام سجاد علیه السلام علیه
السلام را با غل و زنجیر به شام ببرند . من خدمت آقا رسیدم و چون حضرت را در غل و
زنجیر دیدم گریستم و گفتم : دوست داشتم که غل و زنجیر در دست و پای من بود و شما
در این آزار نبودید . حضرت تبسم فرمود و گفت : ای زهری تو گمان می کنی که این غل و
زنجیر به من آزار می رساند . این طور نیست . سپس حضرت دست و پای خود را از زنجیر
درآورد و فرمود : هرگاه به این سختی های دچار شدید ، به یاد عذاب جهنم باشید و از آن
در هراس باشید ، (که عذاب و سختی های دنیا در مقابل جهنم راحتی است) و خاطر جمع
باش که من بیش از دو منزل با این نگهبانان نیستم . زهری می گوید : من به مدینه برگشتم
. روز سوم در مدینه بودم که دیدم نگهبانان حضرت

(1) منتهی الامال : ج 2 ، ص 23 .

به مدینه برگشتند و به دنبال او می‌گردند ولی اثری از او نمی‌یابند . من به شام رفتم و با عبدالملک مروان ملاقات کردم و او درباره حضرت از من سؤال می‌کرد . من هم آنچه دیده بودم نقل کردم . او گفت : واللّه همان روز که به دنبال امام سجاد علیه السلام علیه السلام می‌گشتند ، او به خانه من آمد و به من گفت : « ما انا وانت ! » یعنی : « مرا با تو کاری نیست » . من گفتم که دوست دارم شما با من باشید . امام علیه السلام فرمود : من دوست نمی‌دارم که با تو باشم . سپس حضرت از نزد من رفت . به خدا سوگند چنان هیبتی از او به من دست داد که چون تنها شدم . جامه خود را ملوث (نجس) دیدم!⁽¹⁾ .

3 - خلافت عمر بن عبدالعزیز

عبدالله بن عطاء می‌گوید : قبل از به خلافت رسیدن عمر بن عبدالعزیز من با امام سجاد علیه السلام علیه السلام در مسجد بودم که عمر بن عبدالعزیز در حالی که روی نعلین‌های او به وسیله نقره تزیین شده بود و جوان زیبایی بود ، از کنار ما گذشت . امام علیه السلام نگاهی به او کرد و به من گفت : ای عبدالله بن عطاء آیا این مسرف (اسراف کار) را می‌بینی ؟ او نمی‌میرد تا اینکه خلیفه شود . گفتم این فاسق! فرمود : آری ! ولی خلافتش طولی نمی‌کشد تا اینکه از دنیا می‌رود . وقتی که مُرد ، اهل آسمان او را لعن می‌کنند و اهل زمین برای او گریه می‌نمایند⁽²⁾ .

4 - نزول باران

ثابت بنانی می‌گوید : یک سال با عده‌ای از عابدین بصره از قبیل ایوب سجستانی ، صالح مرّی ، عتبّه الغلام با حبیب بن دینار به مکه رفتیم ، موقعی که در مکه بودیم متوجه شدیم که به علت نیامدن باران ، آب کمیاب است ، ما نزد کعبه آمدیم ، طواف کردیم ، با خضوع

و خشوع زیادی از خدای رؤف طلب باران نمودیم ولی

(1) حدیقه الشیعه : ص 517.

(2) بحارالانوار : ج 4 ، ص 23.

اثری از اجابت دعا ندیدیم ! در این اثناء دیدیم که جوانی به سوی ما آمد و فرمود : ای

مالک بن دینار ! ای ثابت بنانی ! ای ایوب سجستانی ای صالح مری ای ...

ما گفتیم : لیبیک ! فرمود : آیا در میان شما کسی نیست که خدا او را دوست داشته باشد ؟ گفتیم : از ما دعا و از خدا اجابت کردن است . فرمود : از کعبه دور شوید ! زیرا چنانچه در میان شما یک نفر بود که خدا او را دوست می داشت ، دعای وی را مستجاب می کرد . آنگاه آن حضرت وارد کعبه شد و پس از اینکه سر مبارک خود را به سجده نهاد ، فرمود : ای خدای من ! به حق آن محبتی که به من داری ، این مردم را به وسیله باران سیراب کن ! هنوز دعای آن بزرگوار به پایان نرسیده بود که ابری نمایان شد و باران فراوانی آمد ! ثابت می گوید : من از مردم مکه پرسیدم این جوان کیست ؟ گفتند : علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب است⁽¹⁾ .

5 - هدیه امام سجاد علیه السلام

ابو نمیر می گوید : هنگامی که امام سجاد علیه السلام با عده ای از همراهانشان از شام به مدینه مراجعت می کردند ، من همراه ایشان بودم و از هیچ گونه احترامی و خدمتی به حضرت خودداری نمی نمودم . وقتی به مدینه رسیدیم ، حضرت به عنوان تشکر از من ، مقداری پارچه و زیور برای من فرستادند ، ولی من قبول نکردم و خدمت حضرت رفتم و گفتم من به خاطر خوشنودی خدای تعالی به شما خدمت کردم . حضرت سنگی سیاه و سخت را برداشته و با انگشتر خود بر آن نقش نهادند و فرمودند : این را بگیر و هر حاجتی برایت پیش آمد از او بخواه ! قسم به خدائی که محمد را به حق مبعوث کرد ، گاه

در منزل تاریک از آن سنگ تقاضای روشنایی می کردم روشنائی می داد ، بر قفل ها می گذاشتم ، باز می شد . آن را به دست می گرفتم و به حضور سلاطین می رفتم و از آنها هیچ گونه ناراحتی نمی دیدم⁽²⁾ .

(1) ستارگان درخشان : ج 6 ، ص 16 .

(2) منتهی الامال : ج 2 ، ص 30 .

6 - مردی که توانگر شد

از زُهری منقولست که در خدمت امام سجاد علیه السلام بودیم ، شخصی از شیعیان آمد و از حضرت تقاضای مساعدت مالی نمود ، و گفت : چهارصد درهم قرض کرده ام امام علیه السلام ناراحت شدند ، به طوری که اشک در چشمانشان ظاهر شد . علت را سؤال کردند . فرمود : چه محنتی از این بالاتر که برادر مؤمنی قرض دار باشد و انسان نتواند کمکی به او نماید . چون اهل مجلس متفرق شدند ، شخصی از منافقان گفت : از اینها تعجب می کنم که یکبار می گویند آسمان و زمین مطیع ماست و یکبار می گویند از اصلاح کار برادر مؤمنی عاجزیم . شخص مقروض وقتی این سخن را شنید ناراحت شد و خدمت امام علیه السلام عرض کرد : این منافق حرفی زد که از شدت ناراحتی ، گرفتاری خود را فراموش کرده ام . امام علیه السلام فرمود : خدا از تو رفع گرفتاری کرد . سپس کنیز خود را صدا زد و فرمود : آنچه برای افطار من مهیا کرده ای بیاور . کنیز دو قرص نان جوین خشک آورد . حضرت فرمود : این نان ها را بگیر که در خانه ما به غیر این نیست ، ولی خدا به برکت این نان ها مال و نعمت بسیار به تو می دهد . آن مرد نان ها را گرفت و از خانه

حضرت بیرون آمد ، او هنگامی که به نان‌ها نگاه کرد ، دید که نه دندان فرزندانش به اینها کارگر است و نه با اینها می‌توان قرض خود را ادا کند .

در راه به ماهی‌فروشی رسید که تنها یک ماهی نامرغوب داشت و کسی آن را نمی‌خرد . آن مرد به ماهی‌فروش گفت : بیا یک قرص نان بگیر و این ماهی را به من بده . او قبول کرد و به فروشنده‌ای رسید و یک قرص دیگر را داد و مقداری نمک گرفت و به خانه رفت در منزل ماهی را برای پاک کردن آماده کرد که دید در خانه را می‌زنند . هنگامی که در را باز کرد ماهی‌فروش و نمکی را دید که نانها را پس آورده است و می‌گویند : « دندان بچه‌های ما به اینها کارگر نیست ، نان خود را بستان ، ماهی و نمک را به تو حلال کردیم و رفتند .

موقع تمیز کردن ماهی ، بچه‌هایش به دور ماهی جمع شدند و چون شکم ماهی را باز کردند در شکم او دو دانه مروارید درخشان دیدند . خدا را شکر کردند و آن مرد در فکر بود که اینها را به چه شخصی بفروشد که کسی از طرف امام سجاد علیه السلام علیه السلام آمد و گفت امام می‌فرماید که خدا کار تو را درست کرد و از پریشانی خلاص شدی ! اکنون غذای ما را به ما برگردان که آنرا غیر از ما کسی نمی‌خورد . آن نان‌ها را خادم حضرت برد و امام علیه‌السلام با آنها افطار کردند . آن مرد وضعش خوب شد و از توانگران گردید . منافقان چون این خبر را شنیدند می‌گفتند : اختلاف حال اینان (امامان) چه قدر زیاد است . در اول کار قادر بر رفع پریشانی نبود ولی در آخر او را توانگر کرد . چون این سخنان به امام علیه‌السلام رسید ، حضرت فرمود : این سخنان را نسبت به پیامبر اسلام هم می‌گفتند . از جمله وقتی که پیامبر خبر رفتن به بیت المقدس را در یک شب برای مردم می‌فرمود ، منافقین می‌گفتند : چگونه می‌شود که یک شب شخصی به بیت المقدس برود و برگردد در حالی که دوازده فاصله بین مکه و بیت المقدس می‌باشد ⁽¹⁾ .

7 - دست هایی که به حجر الاسود چسبیده بود

زن و مردی در حال طواف حجرالاسود دست روی دست هم گذاشتند و دستهایشان به سنگ حجر چسبید و هر چه تلاش کردند از هم جدا نشد . مردم دور آنها جمع شدند و بعضی ها می گفتند باید دست های آنها را قطع کنیم تا نجات پیدا کنند . در این موقع امام سجاد علیه السلام عبور کردند و هنگامی که از مسئله مطلع شدند به نزد آنها رفتند و دستشان را بر بالای دست آن دو که چسبیده بود گذاشتند و دستهای آن دو از هم باز و جدا شد⁽²⁾ .

(1) حدیقه الشیعه : ص 521 .

(2) بحارالانوار : ج 46 ، ص 28 .

8 - پروردگارت کجاست ؟

امام پنجم علیه السلام روایت کرده است که : امام سجاد علیه السلام برای حج به طرف مکه می رفتند . در بین راه ، شخص راهزنی ، راه را بر حضرت بست و به امام علیه السلام گفت : « پائین بیا » . امام علیه السلام فرمود : « چه می خواهی ؟ » گفت : « می خواهم تو را بکشم و اموالت را بردارم » . امام علیه السلام فرمود : « حاضرم هر چه دارم با تو قسمت کنم و بر تو حلال می نمایم » . گفت : « نه » . فرمود : « پس از اموالم برای من به اندازه ای که به مقصد برسم بگذار و باقی را بردار » راهزن قبول نکرد . حضرت فرمود : « پروردگارت کجاست ؟ » گفت : « در خوابست » . ناگهان دو شیر پیدا شدند و یکی سرش را و دیگری پایش را گرفتند و کشیدند ! امام علیه السلام فرمود : « گمان کردی که پروردگارت در خوابست ! »⁽¹⁾ .

9 - کلمات امام علیه السلام در سجده

طاووس یمانی می گوید : شبی داخل حجر اسمعیل شدم . دیدم که حضرت سجاد علیه السلام علیه السلام در سجده است و این جملات را تکرار می کند « الهی عَیِّدْکَ بِفِنَائِکَ ! مِسْکِیْنُکَ بِفِنَائِکَ ! فَفَیْرُکَ بِفِنَائِکَ » . یعنی خدایا! بنده حقیرت، بنده مسکینت و بنده فقیرت به درگاهت آمده است.

بعد از آن هرگاه برای من دردی و یا مریضی پیش می آمد ، نماز می خواندم و سر به سجده می گذاشتم و این کلمات را می گفتم . آن وقت از آن گرفتاری و مریضی رها می شدم⁽²⁾ .

10 - نامه ای به عبدالملک مروان

(1) منتهی الامال : ج 2 ، ص 30 .

(2) حدیقه الشیعه : ص 521 .

حجاج بن یوسف ، خونخوار معروف ، نامه ای به خلیفه وقت ، عبدالملک مروان نوشت : اگر می خواهی پادشاهیت ثابت باشد ، علی بن الحسین علیهما السلام (امام سجاد علیه السلام علیه السلام) را بکش . عبدالملک در جواب نوشت از آزار و اذیت و ریختن خون بنی هاشم پرهیز ، زیرا من دیدم که آل ابوسفیان چون خون بنی هاشم را ریختند حکومتشان زود از بین رفت و این جواب را مخفیانه برای حجاج فرستاد .

در همان ساعت امام سجاد علیه السلام علیه السلام نامه ای به عبدالملک نوشت که : بر جواب نامه ای که به حجاج نوشتی مطلع شدم و از اینکه سفارش بنی هاشم را در مورد حفظ خونشان نمودی ، شکر خدا را به جای می آورم . عبدالملک وقتی که نامه امام علیه السلام را دید و تاریخ آن را ملاحظه کرد ، متوجه شد که مطابق با همان ساعتی است که جواب نامه حجاج را فرستاد و به همین خاطر در صدق و راستی امام چهارم علیه السلام یقین کرد و خوشحال شد و مقداری پول برای امام علیه السلام فرستاد و نوشت که هر حاجتی داشته باشید برآورده می کنم⁽¹⁾ .

11 - ترس مسلم بن عقبه

به دستور یزید ، مسلم بن عقبه به مدینه حمله کرد و از هیچ جنایت و عمل پلیدی نسبت به مردم خودداری ننمود . او تا سه روز جان و مال و ناموس مردم را به سربازان خود حلال کرد و بعد از سه روز دستور داد از مردم به عنوان بنده یزید اقرار بگیرند و هر که خودداری می کرد ، او را می کشت و تمامی اهل مدینه به جز امام سجاد علیه السلام علیه السلام و علی بن عبدالله بن عباس ، از ترس جان اقرار کردند . اما چون در لشکر مسلم بن عقبه ، افراد با نفوذی با علی بن عبدالله بن عباس فامیل بودند کسی معترض او نشد . و اما امام سجاد علیه السلام علیه السلام پناه به قبر پیامبر صلی الله علیه و آله برد و این دعا را خواند « اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَمَا أَظْلَلْنَ وَالْأَرْضِينَ السَّبْعِ وَمَا أَقْلَلْنَ وَرَبَّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ، رَبِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهِ وَأَدْرَهُ بِكَ مِنْ عِزِّهِ ! أَسْأَلُكَ أَنْ تُؤْتِنِي خَيْرَهُ

(1) بحار الانوار : ج 41 ، ص 28 .

وَتَكْفِينَ شَرِّهِ » و بعد از این نزد مسلم بن عقبه رفت . مسلم قبل از اینکه امام علیه السلام نزد او برود در کمال غضب و عصبانیت بود و به حضرت و آباء کرام او ناسزا می گفت . ولی وقتی امام علیه السلام وارد شد و چشم مسلم به او افتاد چندان ترس و رعب از امام علیه السلام در دلش افتاد که دچار لرزه شد و برای حضرت بلند شد و آقا را در پهلوی خویش جای داد و در کمال خضوع عرض کرد که حوائج خود را بگوئید که هر چه بخواهید قبولست . امام علیه السلام از عده ای شفاعت کرد و مسلم قبول کرد و حضرت با احترام از نزد او بیرون آمد⁽¹⁾ .

12 - نصب حَجَرِ الاسود

حجاج در جنگ با عبدالله بن زبیر ، کعبه را خراب کرد و بعد از جنگ ، کعبه را تعمیر

کردند و تصمیم گرفتند که حجرالاسود را در جای خود نصب کنند . ولی هر عالمی یا قاضی یا زاهدی ، سنگ حجر را بلند می کرد و در محل خود قرار می داد ، حجر در جای خود ثابت نمی گردید و تکان می خورد و متزلزل می شد . تا اینکه امام سجاد علیه السلام آمد و حجر را از آنها گرفت و اسم خدا را بر زبان آورد و در محل خود نصب کرد و حجرالاسود در جای خود ثابت شد و مردم تکبیر گفتند⁽²⁾ .

13 - سخن گفتن با آهو

روزی امام سجاد علیه السلام با اصحاب خود در محلی نشسته بودند که آهوئی از صحراء آمد و در برابر امام علیه السلام ایستاد و دست بر زمین می زد و شکوه می کرد . شخصی پرسید که این آهو چه می خواهد ؟ فرمود : می گوید فلان سید هاشمی دیروز بچه مرا گرفته و برده است و از آن وقت تاکنون شیر نخورده است . شما رخصت بگیرید تا من بچه خود را شیر داده و مجدداً به او بسپارم . یکی از اصحاب از این مسئله

(1) منتهی الامال : ج 2 ، ص 36 .

(2) بحارالانوار : ج 47 ، ص 32 .

دچار شک شد . لذا امام علیه السلام شخصی را به دنبال آن سید فرستاد و چون آمد امام علیه السلام فرمود : این آهو از تو شکوه دارد که بچه اش را گرفته ای و می خواهد که به بچه اش شیر بدهد و باز او را به تو برگرداند . آن سید یک نفر را فرستاد تا بچه آهو را آوردند ، وقتی آهو بچه خود را دید بی قرار شد تا اینکه بچه خود را شیر داد ، امام علیه السلام به آن سید فرمود : به حق خویشی من بر تو این بچه آهو را به من ببخش . او قبول کرد و بچه آهو را آزاد نمود . امام علیه السلام با آن آهو مادر سخنی گفت و سپس آن

آهو با بچه‌اش رفت . پرسیدند که آهو چه می‌گفت ؟ می‌گوید: (خداوند هر مسافر غریب شما را به شما برساند چنانکه فرزندم را به من رسانید و خداوند علی بن حسین را پیامرزد)⁽¹⁾

14 - جن زده

ابوخالد کابلی مدتی نزد امام سجاد علیه السلام بود و به حضرت خدمت می‌کرد . بعد از مدتی به امام علیه السلام عرض کرد که دوست دارم بروم و مادرم را ببینم و از شما اجازه می‌خواهم . امام علیه السلام فرمود : فردا مردی از اهل شام اینجا می‌آید که مال و منال زیادی دارد و دختری دارد که جن زده شده است و به دنبال درمان اوست و حاضر است در راه معالجه او پول زیادی خرج کند . وقتی آمد ، تو اولین نفری باش که نزد او می‌روی و به او بگو که من دختری را در مقابل ده هزار درهم معالجه می‌کنم و او قبول می‌کند .

روز بعد مرد شامی با قافله‌ای آمد و ابوخالد نزد او رفت و مطالبی که حضرت به او آموخته بود ، به او گفت و او قبول کرد . ابوخالد در نزد امام علیه السلام آمد و موافقت مرد شامی را به حضرت اطلاع داد امام علیه السلام فرمود : او به تو کلک می‌زند ولی تو برو و گوش چپ دختر را بگیر و بگو : ای خبیث ، علی بن الحسین علیهما السلام می‌گوید از این دختر بیرون برو و برنگرد . ابوخالد دستور حضرت را انجام داد و دختر خوب شد . وقتی درخواست پول را از مرد شامی کرد ، او قبول ننمود و ابوخالد دست خالی نزد

(1) حدیقه الشیعه : ص 522 .

امام علیه السلام برگشت و حضرت فرمود : مگر من نگفته بودم که او زیر قولش می‌زند . ولی بدان که دخترش دوباره جن زده می‌شود و تو مجدداً نزد او برو و بگو چون تو به

وعدّهات عمل نکردی ، این مرض دوباره وارد بدن دخترت شده است اگر ده هزار درهم را در دست علی بن الحسین علیه السلام قرار دهی ، من او را معالجه می کنم و تعهد می کنم که مریضی او دوباره برنگردد . مرد شامی پول را نزد حضرت گذاشت و ابوخالد رفت و گوش چپ دختر را گرفت و گفت : از این بیرون برو و دیگر متعرض او نشو و اگر دوباره برگشتی با آتشی که خداوند وعده داده است تو را می سوزانم . دختر حالش خوب شد و دیگر مریضی او عود نکرد و ابوخالد هم پول را گرفت و به نزد مادرش رفت⁽¹⁾ .

15 - آب وضو

نقل است که شبی امام علیه السلام آب وضو طلبید . وقتی که آوردند فرمود : با این آب نمی شود وضو گرفت ، زیرا حیوانی در این مرده است . وقتی که چراغ آوردند و تفحص کردند ، دیدند که موشی در آب مرده است . لذا از چاه دیگر آب آوردند⁽²⁾ .

16 - سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله

ابوخالد کابلی می گوید : تصمیم گرفتم نزد امام سجاد علیه السلام رفته و از حضرت سؤال کنم که آیا اسلحه رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد او می باشد ؟ وقتی که وارد شدم و چشم حضرت به من افتاد فرمود : « ای اباخالد می خواهی سلاح رسول خدا را به تو نشان بدهم ؟ » گفتم : به خدا سوگند برای همین خدمت شما رسیدم و شما از نیت من خبر دارید ! فرمود : آری ! سپس حضرت مرا به جایی برد و انگشتی نشانم داد

(1) بحار الانوار : ج 42 ، ص 32 .

(2) حدیقه الشیعه : ص 522 .

و فرمود : این انگشتی رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است و زره و شمشیر حضرت را نشان داد و فرمود : به خدا سوگند این ذوالفقار است و عمامه حضرت را که نامش سحاب

بود نشانم داد و پرچم پیامبر صلی الله علیه و آله را عقاب و نعلین رسول خدا صلی الله علیه و آله و رداء رسول خدا صلی الله علیه و آله را نشانم داد و فرمود : پیامبر صلی الله علیه و آله این رداء را به تن می کرد و برای مردم در روز جمعه خطبه می خواند و چیزهای دیگری هم نشانم داد به طوری که گفتم : « جانم فدایت، کافی است »⁽¹⁾.

17 - ماهیت دشمنان اهل بیت علیهم السلام

مردی به امام سجاد علیه السلام گفت : به چه چیزی ما بر دشمنانمان برتری داریم ، در حالی که در میان دشمنان ما افرادی هستند که از ما خوبتر و خوشروتر هستند . امام علیه السلام فرمود : آیا می خواهی فضیلت خودت را بر دشمنان (اهل بیت) ببینی ؟ گفت : آری ! امام علیه السلام دست بر صورتش کشید و فرمود : نگاه کن . چون نگاه کرد دچار اضطراب شد و گفت : مرا به حال اولم برگردان ، زیرا در مسجد غیر خرس و میمون و سگ نمی بینم . امام علیه السلام دست بر صورت او کشید و او به حال اول برگشت⁽²⁾.

18 - شناخت امام علیه السلام

ابو خالد کابلی در اوایل به محمد بن حنیفه خدمت می کرد و خیال می کرد که او امام است . تا اینکه روزی به محمد بن حنیفه گفت : جانم فدایت ! درباره امامت شما دچار شک و تردید شده ام . لذا شما را قسم می دهم به حرمت رسول الله و امیر المؤمنین که به من بگوئی ، آیا امامی که خداوند اطاعت او را بر مردم واجب کرده است شما هستید ؟

(1) بحار الأنوار : ج 47 ، ص 35 .

(2) بحار الانوار : ج 46 .

محمد بن حنیفه گفت : ای ابو خالد ! مرا قسم عظیمی دادی . امام تو امام من و امام هر مسلمانی علی بن الحسین علیهما السلام است . ابو خالد وقتی که این سخن را شنید به خدمت

امام سجاد علیه السلام علیه السلام آمد و هنگامی که داخل شد و نزدیک امام علیه السلام رفت فرمود : مرحبای ای کنگر ! اگر آنچه که برایت روشن شد ، نبود به دیدار نمی آمدمی ؟ ابو خالد به سجده رفت و شکر خدا نمود و بلند شد و گفت : الحمد لله ! که خدا مرا نمیراند تا اینکه امام را شناختم ! امام علیه السلام فرمود : چگونه امامت را شناختی ؟ گفت : تو مرا به اسمی خواندی که مادرم در هنگام ولادت بر من گذاشته بود و من نمی دانستم که امام کیست و به محمد بن حنیفه روزگاری خدمت نمودم و شک نداشتم که او امام است تا اینکه او را به حرمت خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام قسم دادم و او هم مرا راهنمایی کرد و گفت : علی بن الحسین علیهما السلام امام من و تو و هر مسلمانی است و من هم خدمت شما آمدم و وقتی نزد شما رسیدم ، شما مرا به اسمی که مادرم نامیده بود صدا کردید ، لذا یقین کردم که شما امامی هستید که خداوند اطاعت او را بر من و هر مسلمانی واجب کرده است⁽¹⁾ .

19 - ماجرای شگفت

مردی مؤمن از بزرگان بلخ به مکه می رفت و در اکثر سالها به مکه و مدینه مشرف می شد . سالی به خدمت امام سجاد علیه السلام علیه السلام آمد و حضرت را زیارت نمود و به حضرت هدایائی داده و سؤالات دینی خود را از امام علیه السلام نمود و به بلخ برگشت . وقتی مراجعت کرد ، همسرش وقایع سفر را پرسید و هنگامی که شوهرش گفت من هدایای زیادی برای امام سجاد علیه السلام علیه السلام بردم . زن پرسید که امام علیه السلام در مقابل به تو چه چیزی داد ؟ شوهرش گفت : امام علیه السلام ، که ما برای او هدایایی بردیم ، پادشاه دنیا و آخرت است و اختیاردار همه آن چیزی است که در دست مردم می باشد . زیرا او جانشین خدا در زمین و حجت خدا بر بندگان و فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله و امام

(1) بحار الانوار : ج 48 .

می باشد . زن وقتی اینها را شنید چیزی نگفت . سال بعد مرد بلخی به مکه رفت و سپس به منزل امام علیه السلام وارد شد و سلام کرد و دست امام علیه السلام را بوسید . در این حال درمقابل امام علیه السلام غذا بود . امام علیه السلام او را نزدیک خود نشاند و فرمود که از غذا بخورد و بعد از غذا امام علیه السلام دستور داد که آفتابه و لگن آوردند و آن مرد بلند شد و آفتابه را گرفت و بر دست امام علیه السلام آب می ریخت . امام علیه السلام فرمود : ای مرد ! تو مهمان ما هستی سزاوار نیست که تو بر دست من آب بریزی . گفت : من این کار را دوست دارم . امام علیه السلام فرمود : حال که تو دوست داری ، به خدا سوگند چیزی به تو نشان دهم که آرزومند هستی و چشمت به آن روشن می شود . بعد مرد آب بر دست امام علیه السلام ریخت ، تا اینکه یک سوم طشت پر شد . امام علیه السلام فرمود : در طشت چیست ؟ گفت : « آب » امام علیه السلام فرمود : بلکه یاقوت قرمز است . مرد بلخی نگاه کرد و دید بله یاقوت قرمز است . امام علیه السلام فرمود : آب بریز و او هم آب ریخت تا اینکه دو سوم طشت پر شد و امام علیه السلام فرمود : در طشت چیست ؟ گفت : « آب » امام علیه السلام فرمود : بلکه زمرد سبز است . مرد نگاه کرد و دید آب تبدیل به زمرد سبز شده است . امام علیه السلام فرمود : آب بریز وقتی که طشت پر شد ، امام علیه السلام فرمود : در طشت چه می بینی ؟ گفت : « آب » امام علیه السلام فرمود : بلکه جواهر سفید است وقتی که آن مرد نگاه کرد ، دید همان طور است که امام علیه السلام فرمود و طشت از سه جواهر در و یاقوت و زمرد پر شده است . خیلی تعجب کرد و از حیرت دستش را بر پشت دست دیگر می زد . امام علیه السلام فرمود : ای مرد ما چیزی نداشتیم که در مقابل هدیه هایت به تو بدهیم ، حال این جواهرات را عوض از آنها بگیر ، تا

نزد همسرت معذور باشی ، زیرا او از دست ما عصبانی شده بود . مرد سرش را بلند کرد و گفت : ای سرورم چه کسی شما را بر سخن همسرم آگاه کرد ؟ شک ندارم که شما از اهل بیت پیامبر علیهم السلام هستید . سپس با امام علیه السلام خداحافظی کرد و جواهرات را برداشت و نزد همسرش برگشت و داستان جواهرات را برای او گفت . زن به سجده شکر رفت و شوهرش را قسم داد که سفر بعد او را با خودش ببرد . سال بعد مرد بلخی با همسرش عازم حجاز شد و قبل از رسیدن به مدینه زن مریض شد و مرد . شوهرش گریان نزد امام علیه السلام آمده و خبر مردن همسرش را به او داد . امام علیه السلام بعد از شنیدن این خبر بلند شد و دو رکعت نماز خواند و چند دعا کرد . سپس به مرد گفت : به سوی زوجهات برگرد که خداوند با قدرت و حکمتش او را زنده نموده است ، که خداوند است که استخوان مردگان را در حالی که پوسیده و خاکستر شده زنده می نماید .

مرد بلخی با شنیدن این مطلب با شتاب برگشت و وارد خیمه اش شد و دید که همسرش با کمال سلامت نشسته است . مرد گفت : چگونه خدا تو را زنده کرد ؟ گفت : به خدا سوگند عزرائیل نزد آمد و مرا قبض روح کرد و خواست که روحم را بالا ببرد ، که ناگاه مردی با این اوصاف آمد ، که وقتی اوصاف آن مرد را گفت شوهرش گفت راست می گویی این اوصاف امام سجاد علیه السلام علیه السلام است . وقتی چشم ملک الموت به آن مرد افتاد بر دو قدمش افتاد و گفت : « السلام علیک یا حجة الله فی ارضه السلام علیک یا زین العابدین » و امام علیه السلام هم جواب سلام او را داد و فرمود : ای ملک الموت ! روح این زن را برگردان که این زن قصد کرده بود که به سوی من بیاید و من از خدا خواسته ام که خداوند سی سال دیگر او را باقی گذارد و به خاطر اینکه به دیدار ما آمده است ، خداوند به او زندگانی پاکی عنایت کند . ملک الموت گفت : سمعاً و طاعتاً ای ولیّ خدا . سپس روح مرا به جسمم برگردانید و من نگاه به ملک الموت می کردم که دست امام علیه السلام را

بوسید و رفت . مرد بلخی دست زنش را گرفت و در حالی که اصحاب امام علیه السلام دور حضرت جمع بودند ، او را خدمت آقا آورد . زن وقتی خدمت امام علیه السلام رسید بر دو زانوی امام علیه السلام افتاد و در حالی که آنها را می بوسید گفت : به خدا سوگند این همان سرور و مولای من است و این همان شخصی است که خداوند به برکت دعای او مرا زنده کرد . سپس زن و مرد در خدمت امام علیه السلام ماندگار شدند تا اینکه از دنیا رفتند ⁽¹⁾ .

(1) بحار الأنوار : ج 46 ، ص 68 .

20 - منجمی که ایمان آورد

مردی نزد امام سجاد علیه السلام علیه السلام در حالی که اصحاب حضرت هم حضور داشتند آمد . امام علیه السلام فرمود : « تو کیستی ؟ » گفت : « من مردی منجم و مطلع بر همه چیز هستم » . امام علیه السلام فرمود : « آیا تو را بر مردی که در چهار هزار عالم وارد شد ، همان وقتی که تو بر ما وارد شدی راهنمایی کنیم ؟ » گفت : « آن مرد کیست ؟ » امام علیه السلام فرمود : اسمش را به تو نمی گویم ، ولی اگر می خواهی به تو می گویم که چه خوردی و در خانه چه داری گفت : « به من بگو » امام فرمود : « تو امروز پنیر خوردی و در خانهات بیست دینار است که سه دینار آن هم وزن هم هستند » .

مرد منجم گفت : « من شهادت می دهم که شما حجّه بزرگ خدا و کلمه تقوی هستید ! امام علیه السلام فرمود : « و تو هم صدیقی هستی که خدا دلت را با ایمان امتحان کرد و تو ثابت قدم بودی » ⁽¹⁾ .

ایاقران خوانده ای؟

مردم شام که نزدیک چهل سال معاویه در آنجا حکومت کرده بود و همه را ضد اهل بیت علیهم السلام تربیت کرده بود، از کشته شدن اهل بیت علیهم السلام خوشحال بودند و شهر را آذین بسته و مردم جشن گرفته بودند .

کاروان اسراء وارد شام شد و داشتند از مسیری عبور می کردند که پیر مردی آمد و به امام سجاد علیه السلام علیه السلام گفت: شکر می کنم خدا را که شما را کشت و شهرها را از شما راحت کرد ویزید را بر شما مسلط کرد .

امام سجاد علیه السلام علیه السلام فرمود: ای شیخ آیا قرآن خوانده‌ای؟ گفت: آری فرمود: آیا این آیه را خوانده‌ای «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ»⁽¹⁾ ای پیامبر به مردم بگو در مقابل این همه زحمات پیامبری فقط از شما یک چیز می‌خواهم و آن دوست داشتن اهل بیت من است .

گفت: آری . فرمود: آنان ماییم .
ای پیرمرد آیا این آیه را خوانده‌ای: «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ»⁽²⁾ .
گفت: آری . فرمود: ماییم قری و نزدیکان رسول الله .

ای پیرمرد آیا این آیه را خوانده‌ای: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»⁽³⁾ .
بدرستی که خدا اراده کرده پلیدی را از شما برداشته و شما را پاکیزه و معصوم نماید .

گفت: آری . فرمود: ماییم اهل بیتی که قرآن ما را به این آیه مخصوص گردانیده . پیرمرد ساکت شده و از سخنان خود پشیمان شد و گفت: شما را به خدا شما آن‌ها هستید؟
حضرت فرمود: بخدا سوگند بدون شک ماییم و رسول الله جد ما است .
پیرمرد شروع به گریه کرد و عمامه‌اش را انداخت و سر به آسمان برداشت و گفت: خدایا من از دشمنی اهل بیت به تو پناه می‌برم .
آنگاه پرسید: آیا برای من توبه است؟ فرمود: آری اگر توبه کنی خدا توبه‌ات را قبول می‌کند و تو جزء ما حساب می‌شوی . پس سه بار گفت: «اللهم انی اتوب الیک»⁽⁴⁾ .

حج عارفانه

«وقتی امام سجاد علیه السلام از حج برگشت، شبلی به دیدار او رفت . حضرت فرمود: آیا تاکنون به حج رفته‌ای؟ گفت: آری !

فرمود: آیا در میقات لباس دوخته از تن در آوردی و غسل کردی؟ گفت: آری . فرمود: آیدار آن هنگام نیت کردی که لباس گناه کننده و لباس اطاعت بپوشی؟ گفت: نه !

فرمود: آیا هنگام کندن لباس دوخته توجه کردی که از ریاء و کارهای شبهه ناک دور شوی؟ گفت: نه ! فرمود: آیا موقع غسل نیت کردی خود را از گناهان شستشو دهی؟ گفت: نه ! فرمود: پس نه در میقات فرود آمدی و نه لباس دوخته شده کندی و نه غسل نمودی ! سپس فرمود: آیا خود را نظافت نمودی و لباس احرام پوشیدی و پیمان حج بستنی؟ گفت: آری ! فرمود: آیا همراه نظافت نیت کردی که با داروی توبه خالص، کثافت گناه از دل بزدائی؟

گفت: نه ! فرمود: آیا موقع مُحرم شده متوجه این معنا بودی که تمام آنچه را که خدا حرام کرده بر خود حرام کنی و هرگز پیرامون آن نگردی؟ گفت: نه ! فرمود: آیا هنگام بستن پیمان حج نیت کردی که هرگونه عهد (بندگی) با غیر خدا را بشکنی؟ گفت: نه ! فرمود: با نداشتن چنین قصدی نه نظافت کردی نه مُحرم شدی و نه پیمان حج بستنی ! سپس فرمود: آیا وارد میقات که شدی دو رکعت نماز خواندی و لبیک گفتی؟ گفت: آری ! فرمود: موقع ورود به میقات آیا نیتت این بود که به قصد زیارت داخل میقات می‌شوی؟ گفت: نه ! فرمود: آیا دو رکعت نماز که خواندی نیت کردی که به سبب بزرگترین عمل که نماز است

به خدا نزدیک شوی؟ گفت: نه! فرمود: آیا هنگام گفتن لبیک این نیت تو بود که بر اساس اطاعت در همه موارد به اطاعت از خدا سخن بگویی و پیمان عبودیت همه جانبه با خدا ببندی؟

گفت: نه! فرمود: پس در این صورت نه داخل میقات شدی و نه در حقیقت نماز خواندی و نه لبیک واقعی گفتی! سپس فرمود: آیا به حرم داخل شدی و کعبه را دیدی و نماز خواندی؟ گفت: آری! فرمود: آیا نیت کردی که هرگونه غیبت و نسبت ناروا که به مسلمانان روا می‌داشتی را بر خود حرام کنی و با ورودت به حرم امن الهی تمام اهل ملت اسلام را مأمون از شر فکر و زبانت گردانی؟ گفت: نه! فرمود: آیا وقتی به مکه رسیدی در دل گذرانیدی که از این سفر جز خدا مقصد و منظوری ندارم و چیزی نمی‌خواهم؟ گفت: نه! فرمود: پس در واقع نه داخل حرم خدا شدی و نه کعبه را دیدی و نه نماز خواندی! سپس فرمود: آیا طواف و لمس ارکان کعبه و سعی بین صفا و مروه نمودی؟

گفت: آری! فرمود: آیا در سعی نیت کردی که از شیطان گریخته و به خدا پناه ببری و خدا این را از تو ببیند؟ گفت: نه! فرمود: پس نه طواف و نه سعی و نه لمس ارکان کردی! سپس فرمود: آیا به حجرالاسود دست زدی و در مقام ابراهیم ایستادی و دو رکعت نماز خواندی؟ گفت: آری! در این موقع امام ناله‌ای کرد و نزدیک بود که از دنیا مفارقت کند. سپس فرمود: آه! آه! کسیکه با حجرالاسود مصافحه کند در حقیقت با خدا دست داده است. سپس فرمود: آیا در هنگام وقوف در مقام ابراهیم این نیت بود که این توقف در مقام، نشان دهنده تصمیم قاطع به طاعت و فرمانبرداری در پیشگاه اقدس حق و پرهیز از تمام صحنه‌های عصیان است؟ گفت: نه! فرمود: آیا هنگام ادای نماز در مقام، این نیت را داشتی که با همین نمازت، نماز حضرت ابراهیم بجا آورده و بینی شیطان به خاک بمالی؟ گفت: نه! فرمود: پس در واقع نه با حجرالاسود مصافحه کردی و نه در مقام ابراهیم ایستاده‌ای و نه نماز در مقام بجا آوردی! سپس فرمود: آیا بر سر چاه زمزم رفتی و آب نوشیدی؟

گفت: آری! فرمود: در آن هنگام نیت کردی که باید در قلبت اخلاص پیدا شود و از صحنه‌های گناه دوری کنی؟ گفت: نه! فرمود: پس در حقیقت نه بر سر چاه زمزم رفتی و نه از آن نوشیدی. سپس فرمود: سعی بین صفا و مروه نمودی؟ گفت: آری! فرمود: آیا نیت کردی بین خوف و رجاء قرار گرفته‌ای؟ گفت: نه! فرمود: پس سعی بین صفا و مروه تو خالی از حقیقت بود و تو کاری انجام نداده‌ای. فرمود: آیا از مکه به قصد مینا بیرون رفتی؟ گفت: آری! فرمود: از رفتنت به مینا در این نیت بودی که مردم را از شرّ دست و فکر و زبانت در امان قرار دادی و احدی را بعد از این با دست و زبانت نیازاری و قلبا بدخواه کسی نشوی؟ گفت: نه! فرمود: پس به مینا نرفتی! سپس فرمود: آیا وقوف در عرفات انجام دادی؟

بالای جبل الرحمه رفتی و وادی نمره را شناختی و خدا را خواندی؟

گفت: آری! فرمود: آیا با وقوف در عرفات نیت کردی که به خدا معرفت پیدا کنی و دانستی که به تمام وجودت در قبضه قدرت خدا هستی و او از نهان کار و قضایای قلب تو مطلع است؟ گفت: نه! فرمود: آیا بالای کوه رحمت که رفتی در خاطرت گذراندی که خدا بر هر زن و مرد مؤمنی رحمت می‌فرستد و آنها را یاری می‌کند؟ گفت: نه! فرمود: بر کوه نمره که ایستادی نیت کردی که تا خود تن به اوامر و نواهی الهی ندهی، امر و نهیت نسبت به دیگران بی‌ثمر است؟

گفت: نه! فرمود: آیا متذکر شدی که همینها شاهد طاعات تو هستند و همراه فرشتگان نگهبان به امر خدا حافظ تو هستند؟ گفت: نه! فرمود: پس تو در واقع در عرفات نبودی و بالای کوه رحمت نرفتی و کوه نمره را شناختی و نه در نمره ایستادی و نه خدا را آنچنان که باید خوانده‌ای! فرمود: هنگام رفتن به مزدلفه و برداشتن سنگریزه‌ها به این نیت بودی که هرگونه عامل گناه را از زمین قلبت بر چینی و در زمین علم و عمل پایدار باشی؟ گفت: نه! فرمود: آن دم که عبورت به مشعر الحرام افتاد آیا حالت ترس از خدا را که شعار اهل تقوی است در دل نشاندی و همچون جامه زرین بر قامت جان خود پوشاندی؟

گفت: نه ! فرمود: پس نه در مزدلفه راه رفتی و نه سنگ جمع کردی و نه از مشعر عبور کردی ! سپس فرمود: آیا به مِنا رسیدی و رمی جمرات کردی و س ر تراشیدی و قربانی کشتی و در مسجد خیف نماز خواندی و بعد به مکه برگشتی و طواف بجا آوردی؟ گفت: نه ! فرمود: هنگام رسیدن به مِنا و رمی جمرات، این توجه را داشتی که باید به نتیجه کار و اعمال رسید به باشی و خدا تمام حوائج را بر آورده و خواسته‌هایت را اعطا کرده باشد؟ گفت: نه ! فرمود: آیا موقع رمی جمرات نیت کردی که با این رمیت، شیطان را می‌کوبی و با پایان دادن به اعمال حجت، خلاف شیطان عمل کردی؟ گفت: نه ! فرمود: موقعی که سر می‌تراشیدی به این نیت بودی که از تمام پلیدی‌ها و کثافات روحی پاک گشته و همچون روز ولادت از گناهان عاری گردی؟

گفت: نه ! فرمود: از نمازی که در مسجد خیف خواندی به این حقیقت رسیدی که از کسی نترسی و جز رحمت خدا به چیزی امیدوار نباشی؟ گفت: نه ! فرمود: آیا موقع قربانی نیت این بود که با تمسک به تقوا، حنجره طمع را ببری و از سنت ابراهیم پیروی کنی که با ذبح فرزند و میوه دل خود، سنت بندگی و اخلاص را برای بعد از خودش پایه گذاری کرد؟ گفت: نه ! فرمود: وقتی از مِنا برگشتی متذکر شدی که اکنون با بهره کافی از رحمت خدا به اطاعت الهی وارد شده‌ای و دست بر دامن حبّ خدا زده‌ای و وظایف بندگی را انجام داده و در مقام قرب خدا منزل گرفته‌ای؟

گفت: نه ! فرمود: پس نه به مِنا رفتی و نه رمی جمرات کردی . و نه سر تراشیدی و نه قربانی کشتی و نه در مسجد خیف نماز خواندی و نه طواف بیت کردی و نه حج نموده‌ای ! شبلی گریست و دوباره به تعلیم مناسک حج پرداخت و سال بعد با معرفت به حج رفت .⁽¹⁾

مناجات امام سجاد علیه السلام

سید عبدالکریم بن طاوس در (فرحة الغریّ) روایت کرده که حضرت امام زین العابدین

علیه السلام وارد کوفه شد و داخل شد در مسجد آن و در مسجد بود ابوحمزه ثمالی که از زاهدین اهل کوفه و مشایخ آنجا بود. پس حضرت دو رکعت نماز گذاشت ، ابوحمزه گفت : نشنیدم لهجه پاکیزه تر از او، نزدیکش رفتم تا بشنوم چه می گوید، شنیدم می گوید: (إلهی اِنْ كَانَ قَدْ عَصَيْتُكَ فَإِنِّي قَدْ أَطَعْتُكَ فِي أَحَبِّ الْأَشْيَاءِ إِلَيْكَ.)

و این دعایی است معروف آنگاه برخاست و رفت . ابوحمزه گفت که من عقب او رفتم تا مناخ کوفه و آن مکانی بود که شتران را در آنجا می خوابانیدند، دیدم در آنجا غلامس سیاهی است و با او است شتر گزیده و ناقه ای . گفتم : به او: ای سیاه ! این مرد کیست ؟ گفت : (أَوْ يَخْفَى عَلَيْكَ شَمَائِلُهُ ع) ؛ از سیما و شمایلش او را نشناختی ! او علی بن الحسین علیه السلام است ! ابوحمزه گفت : پس خود را انداختم روی قدمهای آن حضرت بوسیدم آن را که آن جناب نگذاشت و با دست خود سر مرا بلند کرد و فرمود: مکن ای ابوحمزه ! سجود نشاید مگر برای خداوند عز و جل ، گفتم : یابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ! برای چه به اینجا آمدید؟ فرمود: از برای آنچه که دیدی یعنی نماز در مسجد کوفه ، و اگر مردم بدانند که چه فضیلتی است در آن ، بیایند به سوی آن اگرچه به روش کودکان خود را زمین کشند، یعن بیایند هرچند در نهایت سختی باشد راه رفتن برای ایشان مانند اطفالی که راه نیفتاده اند نشسته حرکت می نمایند، پس فرمود: آیا میل داری که زیارت کنی با من قبر جدم علی بن ابی طالب علیه السلام را؟ گفتم : بلی ! پس حرکت فرمود و من در سایه ناقه او بودم و حدیث می کرد مرا تا رسیدیم به غریب و آن بقعه ای بود سفید که نور آن می درخشید، پس از شتر خویش پیاده شد

و دو طرف روی خود را بر آن زمین گذاشت و فرمود: ای ابوحمزه ! این قبر جد من علی بن ابی طالب علیه السلام است پس زیارت کرد آن حضرت را به زیاراتی که اول آن (اَلْسَّلَامُ عَلَى اَسْمِ اللّهِ الرَّضِيِّ وَ نُورِ وَجْهِهِ الْمُضِيِّ) است . پس وداع کرد با آن قبر مطهر و رفت به سوی مدینه و من برگشتم به سوی کوفه . (منتهی الامال

خطبه امام سجاد علیه السلام

احمد بن ابی طاهر معروف به «ابن طیفور» (204 - 280) در کتاب «بلاغات النساء» که مجموعه ای از سخنان بلیغ بانوان عرب و اسلام و یکی از قدیمی ترین منابع است، می نویسد: «خدیم اسدی» (28) می گوید: در سال شصت و یک که سال قتل حسین - علیه السلام - وارد کوفه شدم. دیدم زنان کوفه گریبان چاک زده گریه می کنند، و علی بن الحسین - علیه السلام - را دیدم که بیماری او را ضعیف و ناتوان ساخت بود. علی الحسین سر بلند کرد و گفت: ای اهل کوفه بر (مظلومیت و مصیبت) ما گریه می کنید؟! پس چه کسی جز شما ما را کش_____ت؟!

در این هنگام «ام کلثوم» - علیها السلام - (29) با دست به مردم اشاره کرد که خاموش باشید! با اشاره او نفسها در سینه ها حبس شد، صدای زنگ شترها خاموش گشت / آنگاه شروع به سخن کرد، من زنی با حجب و حیا را فصیحتر از او ندیده ام، گویی از زبان علی - علیه السلام - سخن می گفت، سخنان زینب چنین بود: «مردم کوفه! مردم مکار خیانت کار! هرگز دیده هاتان از اشک تهی مباد! هرگز ناله هاتان از سینه بریده نگردد! شما آن زن را می مانید که چون آنچه داشت می رشت، بیکبار رشته های خود را پاره می کرد، نه پیمان شما را ارجی است و نه سوگند شما را اعتباری! جز لاف، جز خودستایی، جز درعیان مانند کنیزکان تملق گفتن، و در نهان با دشمنان ساختن چه دارید؟ شما گیاه سبز و تر و تازه ای را می مانید که بر توده سر گینی رسته باشد و مانند گنجی هستید که گوری را بدان اندوده باشند. چه بد توشه ای برای آن جهان آماده کردید: خشم خدا و عذاب دوزخ! گریه می کنید؟ آری به خدا گریه کنید که سزاوار گریستید! بیش بگریید و کم بخندید!

با چنین ننگی که برای خود خریدید، چرا نگرید؟ ننگی که با هیچ آب شسته نخواهد شد. چه ننگی بدتر از کشتن پسر پیغمبر و سید جوانان بهشت؟! مردی که چراغ راه شما و یاور روز تیره شما بود. بمیرید! سر خجالت را فرو بیفکنید! بیکبار گذشته خود را بر باد دادید و برای آینده هیچ چیز به دست نیاورید! از این پس باید با خواری و سرشکستگی زندگی کنید؛ چه، شما خشم خدا را برای خود خریدید! کاری کردید که نزدیک است آسمان بر زمین افتد و زمین بشکافد و کوهها درهم بریزد /

می دانید چه خونی را ریختید؟ می دانید این زنان و دختران که بی پرده در کوچه و بازار آورده اید، چه کسانی هستند؟! می دانید جگر پیغمبر خدا را پاره کردید؟! چه کار زشت و احمقانه ای؟!، کاری که زشتی آن سراسر جهان را پر کرده است /

تعجب می کنید که آسمان قطره های خون بر زمین می چکد؟، اما بدانید که خواری عذاب رستا خیز سخت تر خواهد بود. اگر خدا، هم اکنون شما را به گناهی که کردید نمی گیرد، آسوده نباشید، خدا کیفر گناه را فوری نمی دهد، اما خون مظلومان را هم بی کیفر نمی گذارد، خدا حساب همه چیز را دارد» /

این سخنان که با چنین عبارات شیوا از دلی سوخته بر می آمد، و از دریایی مواج از ایمان به خدا نیرو می گرفت، همه را دگرگون کرد. شنوندگان انگشت ندامت به دندان گزیده دریغ می خوردند. در چنان صحنه غم انگیز و عبرت آمیز مردی از بنی جعفری که ریشش از گریه تر شده بود، شعری بدین مضمون خواند:

پسران این خاندان بهترین پسرانند و هرگز بر دامن فرزندان این خانواده لکه ننگ یا مذلت ننشسته است (سیره پیشوایان) /

خطبه امام سجاد علیه السلام در دروازه کوفه:

«مردم! آنکه مرا می شناسد، می شناسد، و آنکه نمی شناسد خود را بد و می شناسانم: من علی فرزند حسین فرزند علی فرزند ابی طالبم. من پسر آنم که حرمتش را در هم شکستند، دارایی و مال او را به غارت بردند... و کسان او را اسیر کردند. من پسر آنم که

در کنار نهر فراتش سر بریدند، در حالی که نه به کسی ستم کرده و نه به کسی مکاری به کار برده بود. من پسر آنم که او را از قفا سر بریدند و این مرا فخری بزرگ است. مردم، شما به پدرم نامه ننوشتید؟ و با او بیعت نکردید؟ و پیمان نبستید؟ و به او خیانت نکردید؟ و به پیکار او برنخاستید؟ چه زشت کاری! و چه بداند اندیشه و کرداری؟ اگر رسول خدا به شما بگوید: فرزندان مرا کشتید و حرمت مرا در هم شکستید، شما از امت من نیستید! به چه رویی به او خواهید نگریست؟»/ این سخنان کوتاه و جانگذار در آن محیط خفقان و ارباب، توفانی بپا ساخت و چنان در عمق روح و جان مردم کوفه نفوذ کرد که ناگهان از هر سو بانگ شیون برخاست. مردم به یکدیگر می گفتند: نابود شدید و نمی دانید. علی بن - الحسین - علیه السلام - گفت: خدا پیامزد کسی را که پند مرا بپذیرد و به خاطر خدا و رسول آنچه می گویم در گوش گیرد. سیرت ما باید خون چون سیرت رسول خدا باشد که نیکوترین سیرت است. همه گفتند: پسر پیغمبر! ما شنوا، فرمانبردار، و به تو وفا داریم، از تو نمی بریم، با هر که گویی پیکار می کنیم، و با هر کس خواهی در آشتی به سر می بریم! یزید را دستگیر می کنیم و از ستمکاران بر تو ییزاریم! علی بن الحسین - علیه السلام - گفت: می خواهید با من هم کاری کنید که با پدرانم کردید؟ نه، به خدا هنوزم زخمی که زده اید خون فشان است و سینه از داغ مرگ پدر و برادرانم سوزان. تلخی این غمها گلوگیر و اندوه من تسکین ناپذیر است و از شما می خواهم نه با ما باشید نه بر ما. (34)

خطبه امام سجاد علیه السلام در مسجد شام:

روایت شده است که روزی یزید دستور داد منبری گذاشتند تا خطیب بر فراز آن سخنانی در نکوهش حسین - علیه السلام - و علی - علیه السلام - برای مردم ایراد کند. خطیب بالای منبر رفت و پس از حمد و ستایش خداوند، سخنان زیادی در نکوهش علی بن ابی طالب و حسین بن علی - علیهما السلام - گفت و سپس در مدح و ستایش معاویه و یزید،

داد سخن داد. و از آنان به نیکی یاد کرد. علی بن الحسین - علیهما السلام - (از میان جمعیت) بر او بانگ زد: «وای بر تو ای خطیب! خشنودی خلق را به بهای خشم خالق خریستی، و جایگاهت را در آتشش دوزخ قرار دادی» / سپس گفت: یزید! اجازه می دهی بالای این چوبها بروم و سخنانی بگویم که در آن رضای خدا باشد و برای حاضران نیز اجر و ثوابی؟ یزید اجازه نداد. مردم گفتند: امیر! اجازه بده بر منبر برو، شاید از او سخنی بشنویم (ببینیم چه می گوید؟) / یزید گفت: اگر او بر فراز این منبر برود، پایین نمی آید مگر آنکه من و خاندان ابوسفیان را رسوا سازد / کسی گفت: امیر مگر این (جوان اسیر) چه می داند و چه می تواند بگوید؟! یزید گفت: او از خاندانی است که عالم را از کودکی با شیر مکیده اند و با خون آنها در آمیخته است / مردم آنقدر اصرار ورزیدند تا سرانجام یزید اجازه داد. آنگاه حضرت بر عرشه منبر قرار گرفت، و ابتدا خدا را حمد و ستایش کرد و سپس خطبه ای ایراد کرد که اشکها را از دیدگان سرازیر کرد و دلها را به لرزه در آورد /

آنگاه فرمود: مردم! خداوند به ما (خاندان پیامبر) شش امتیاز ارزانی داشته و با هفت فضیلت بر دیگران برتری بخشیده است: شش امتیاز ما این است که خدا به ما: علم، حلم، بخشش و بزرگواری، فصاحت، و شجاعت داده و محبت ما را در دلهای مؤمنان قرار داده است / هفت فضیلت ما این است که: پیامبر بر گزیده خدا از ماست، صدیق (علی بن ابی طالب) از ماست، جعفر طیار از ماست، شیر خدا و شیر رسول او (حمزه سید الشهداء) از ماست، دو سبط این امت - حسن و حسین - از ماست. زهرای بتول (یا: مهدی) از ماست

من پسر مکه و منایم، من پسر زمزم و صفایم، منم فرزندان بزرگواری که «حجر الأسود» را

با گوشه و اطراف عبا برداشت (منهم فرزند بهترین کسی که احرام بست و طواف و سعی به جا آورد، منم فرزند بهترین انسانها، منم فرزند کسی که (در شب معراج) از مسجد الحرام به مسجد الأقصی برده شد، منم پسر کسی که (در سیر آسمانی) به سدر المنتهی رسید، منم پسر کسی که در سیر ملکوتی آنقدر به حق نزدیک شد که رخت به مقام «قاب قوسین او ادنی» کشید (بین او و حق دو کمان یا کمتر فاصله بود)، منم فرزند کسی که با فرشتگان آسمان نماز گزارد، منم فرزند کسی که خداوند بزرگ به او وحی کرد، منم محمد مصطفی، منم فرزند علی مرتضی، منم فرزند کسی که آنقدر با مشرکان جنگید تا زبان به «لا اله الا الله» گشودند، منم فرزند کسی که در رکاب پیامبر خدا با دو شمشیر و دو نیزه جهاد کرد (دوبار هجرت کرد (40)، و دوبار با پیامبر بیعت نمود، در بدر و حنین شجاعانه جنگید، و لحظه ای به خدا کفر نورزید، من فرزند کسی هستم که صالح ترین مؤمنان، وارث پیامبران، نابود کننده کافران، پیشوای مسلمانان، نور مجاهدان، زیور عابدان، فخر گریه کنندگان (از خشیت خدا)، شکیباترین صابران، بهترین قیام کنندگان از تبار یاسین -

فرستاده خدا - اساتید /

منم پسر فاطمه زهرا - علیها السلام -، منم پسر سرور زنان... امام در معرفی خود، و در حقیقت: معرفی شجره نامه امامت و رسالت، آنقدر داد سخن داد که صدای گریه و ناله مردم بلند شد / یزید ترسید شورشی بر پا شود، لذا به مؤذن دستور داد تا اذان بگوید.

مؤذن پیا خاست و اذان را شروع کرد و گفت:

الله اکبر، الله اکبر /

امام فرمود: بلی هیچ چیز از خدا بزرگتر نیست، و چون مؤذن گفت: اشهدان لا اله الا الله، گفت:

بلی مو و پوست و گوشت و خون من به یگانگی خدا شهادت می دهند. همین که مؤذن

گفت: اشهد ان محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، امام از بالای منبر رو به یزید

کرد و گفت: یزید! آیا محمد صلی الله علیه و آله و سلم جد من است یا جد تو؟ اگر بگویی

جد تو است، دروغ گفته ای و حق را انکار کرده ای، و اگر بگویی جد من است، پس چرا

فرزندان او را کشتی؟!...

«عماد الدین طبری»، از دانشمندان قرن هفتم هجری، در کتاب «کامل بهائی» در پایان خطبه

حضرت سجاد می نویسد:

«... (امام سجاد) گفت: ای یزید، این رسول عزیز کریم، جد من بوده است یا جد تو؟ اگر

گویی که جد تو بوده است عالمیان دانند که دروغ می گویی و اگر بگویی که جد من بوده

چرا پدرم را بیگانه شهید کردی و مال او را به تاراج دادی و حرم او را به اسیری آوردی؟

این بگفت و دست زد و جامه بدرید و در گریه افتاد و گفت: به خدا که اگر در دنیا کسی

هست که رسول جد او باشد، بغیر از من نباشد، پس چرا این مرد پدر مرا بظلم کشت و ما

را، چنانکه اسیران روم (را) آورند، آورد؟ پس گفت: ای یزید، این کار کردی و می گویی

محمد رسول الله و روی به قبله می کنی؟ وای بر تو، روز قیامت جد من و پدر من خصم تو

باشد!

یزید لعین در این اثنا بانک بر مؤذن زد که قامت بگو، زمزمه و دمدمه ای عظیم در خلق

افتاد، بعضی نماز کرده، و بعضی نماز نکرده، پراکنده شدند». (سیره پیشوایان)

گریه کنندگان عالم

آقا امام صادق فرمود: پنج نفر در دنیا خیلی گریه کردند، که معروف

و مشهور شدند به گریه کنندگان دنیا .

اوّل : حضرت آدم (ع) . وقتی که از بهشت بیرون آمد ، بقدری گریه

کرد، که بر روی صورتش دو شیار مانند نهر درست شد.

دوم : حضرت یعقوب . وقتی که حضرت یوسف را گم کرد ، آنقدر

گریه کرد که نابینا شد.

سوم : حضرت یوسف (ع) است که بعد از مفارقت و جدایی از پدر

بقدری گریه کرد که اهل زندان از گریه او اذیت و ناراحت شدند و

به آن حضرت گفتند یا شب گریه کن و روز آرام باش ، یا روز گریه

کن و شب ساکت باش .

اما چهارم : حضرت فاطمه زهرا (س) است که بعد از مصیبت‌های

وارد و وفات و رحلت باباش پیغمبر (ص) بقدری گریه کرد که مردم مدینه

صدایشان در آمد و آمدند محضر مقدس آقا علی (ع) شکایت کردند که یا علی

، به زهرا بگو : که صدای گریه ات همه ما را اذیت می کند .

بی بی هم به مقبره شهدای احد می رفت و آنچه می خواست گریه

می کرد بعد به مدینه مشرف می شدند.

پنجم: آقا امام سجاد (ع) است کہ آب می دید ، غذا می دید بیاد باباش
امام حسین (ع) می افتاد.

با دیدن اب گریه می کردند

امام هر وقت می خواست آب بیاشامد، تا چشمش به آب می افتاد، اشک از چشمانش سرازیر می شد. وقتی علت این کار را می پرسیدند، می فرمود: چگونه گریه نکنم در حالی که (یزیدیان) آب را برای وحوش و درندگان بیابان آزادگان گذاشتند، ولی به روی پدرم بس_____تند) و او را تش_____نه کش_____تند)/

امام می فرمود: هر وقت کشته شدن فرزندان فاطمه (س) را به یاد می آورم، گریه گلویم را م_____ی گ_____رد.

روزی خدمتگذار حضرت عرض کرد: آیا عم و اندوه شما تمامی ندارد؟!

حضرت فرمود: وای بر تو، یعقوب پیامبر که تنها یکی از دوازده پسرش ناپدید شده بود، در فراق فرزند خویش آنقدر گریست که چشمانش نابینا شد و از شدت اندوه کمرش خم شد، در حالی که پسرش زنده بود(و کاملاً از یافتن او نا امید نگشته بود) ولی من ناظر کشته شدن پدرم، برادرم، عمویم و هفده نفر از بستگانم بودم که پیکرهایشان در اطرافم نقش زمین شده بود، پس چگونه ممکن است غم و اندوه من پایان یابد؟!

«سهل بن شعيب»، یکی از بزرگان مصر، می گوید: روزی به حضور علی بن الحسین رسیدم و گفتم: حال شما چگونه است؟ فرمود: فکر نمی کردم شخصیت بزرگی از مصر مثل شما

نداند که حال ما چگونه است؟ اینک اگر وضع ما را نمی دانی، برایب توضیح می دهم: «وضع ما، در میان قوم خود، مثل وضع بنی اسرائیل در میان فرعونیان است که پسرانشان را می کشتند و دخترانشان را زنده نگه می داشتند. امروز وضع بر ما به قدری تنگ و دشوار است که مردم، با سب و ناسزاگویی به بزرگ و سالار ما بر فراز منبرها، به دشمنان ما تقرب می جویند». (سیره پیشوایان)

عبدالملک در دوران خلافت خویش، یک سال در مراسم حج طواف می کرد و امام علی بن الحسین (ع) نیز پیشاپیش او سرگرم طواف بود و اعتنایی به او نداشت، عبدالملک که حضرت را از نزدیک ندیده بود و او را به قیافه نمی شناخت، گفت: این کیست که جلوتر از ما طواف می کند و به ما اعتنایی نمی کند؟! گفتند: او علی بن الحسین است / عبدالملک در کناری نشست و گفت: او را نزد من بیاورید! وقتی که حضرت نزد او حاضر شد، گفت: این علی بن الحسین، من قاتل پدر تو نیستم! چرا نزد من نمی آیی؟ امام فرمود: قاتل پدرم من دنیای او را فنا کرد، ولی پدرم آخرت او را تباه ساخت، اینک اگر تو هم می خواهی مثل قاتل پدرم باشی، باش! عبدالملک گفت: نه، مقصودم این است که نزد ما بیایی تا از امکانات دنیوی ما برخوردار شوی /

در این هنگام امام روی زمین نشست و دامن لباس خود را پهن کرد و گفت: خدایا قدر و ارزش اولیای خود را به وی نشان بده. ناگهان دیدند دامن حضرت پر از جواهرهای درخشانیست که چشمها را خیره می کند. آنگاه گفت: خدایا اینها را بگیر که مرا نیازی به اینها نیست. (سیره پیشوایان)

عبدالملک اطلاع پیدا کرده بود که شمشیر پیامبر اسلام در اختیار علی بن الحسین ع است (و این، چیز جالبی بود، زیرا یادگار پیامبر بود و مایه تفاخر. از این گذشته نوعی مظهر حکومت به شمار می رفت. وانگهی، بودن آن شمشیر نزد علی بن الحسین (ع) مایه نگرانی

عبدالملک بود زیرا مردم را به سوی خود جلب می کرد). لذا پیکی نزد آن حضرت فرستاد و درخواست کرد که حضرت شمشیر را برای وی بفرستد و در ذیل نامه نیز نوشت که اگر کـاری داشـته باشـید مـن حاضـرم آن را انجـام دهـم! امام پاسخ رد داد. عبدالملک نامه تهدیدآمیزی نوشت که اگر شمشیر را نفرستی، سهمیه تو از بیت المال قطع خواهم کرد (در آن زمان همه مردم از بیت المال سهمیه می گرفتند امام نیز سهمیه ای داشت). امام در پاسخ نوشت: اما بعد، خداوند عهده دار شده است که بندگان متقی را از آنچه ناخوشایندشان است، نجات بخشد، و از آن جا که گمان ندارند، روزی دهد و در قرآن می فرماید: «خداوند هیچ خیانتگر ناسپاسی را دوست نمی دارد» (سیره پیشوایان).

گروهی از اهل مدینه، از غذایی که شبانه به دستشان می رسید، گذران معیشت می کردند، اما آورنده غذا را نمی شناختند. پس از درگذشت علی بن الحسین تازه متوجه شدند شخصی که شبانه مواد غذایی و خوار و بار برای آنان می آورده، علی بن الحسین (ع) بوده است!

او شبانه به صورت ناشناس انبان نان و مواد غذایی را شخصا به دوش می کشید و به در خانه فقرا می برد و می فرمود: صدقه پنهانی آتش خشم خدا را خاموش می سازد. اهل مدینه می گفتند: ما صدقه پنهانی را هنگامی از دست دادیم که علی بن الحسین در گذشت.

حضرت سجاد در طول سالها به قدری انبان حاوی آرد و دیگر مواد غذایی را به دوش کشیده شخصا به در خانه فقرا برده بود که شانه حضرت کوفته شده و پینه بسته بود، به طوری که پس از شهادت آن حضرت، هنگام غسل دادن جنازه اش، این کوفتگی توجه حاضران را جلب کرد و وقتی از علت آن پرسیدند، پاسخ شنیدند که: این، اثر حمل شبانه کیسه ها و انبانهای پر از مواد غذایی به در خانه فقرا است. (سیره پیشوایان)

«علی بن طاووس» ضمن اعمال ماه رمضان می نویسد: علی بن الحسین (ع) شب آخر ماه رمضان بیست نفر برده (با اندکی بیشتر یا کمتر) را آزاد می کرد و می گفت: خداوند در هر شب رمضان هنگام افطار هفتاد هزار نفر از اهل دوزخ را از عذاب آتش آزاد می کند، و در شب آخر به تعداد کل شبهای رمضان آزاد می کند، دوست دارم خداوند ببیند که من در دنیا بردگان خود را آزاد می کنم تا بلکه مرا در روز رستاخیز از آتش دوزخ آزاد سازد/ امام هیچ خدمتگزاری را بیش از یک سال نگه نمی داشت. وقتی که برده ای را در اول یا وسط سال به خانه می آورد، شب عید فطر او را آزاد می ساخت و در سال بعد به جای او شخص دیگری را می آورد و باز او را در ماه رمضان آزاد می ساخت و این روال تا آخر عمر او همچنان ادامه داشت.

اما بردگان سیاه پوست را- باوجود آن که به آنان نیاز نداشت - می خرید و آنان را در مراسم حج به عرفات می آورد و آن گاه که به سوی مشعر کوچ می کرد، آنان را آزاد می کرد و جـوایز مالی بـه آنـان مـی داد.

به گفته یکی از نویسندگان: همین که بردگان از این موضوع خبر می یافتند، خود را از قید بندگی اعیان و اشراف رها ساخته به خدمت زین العابدین در می آمدند/ زمان می گذشت و ایام سپری می شد و زین العابدین همچنان به آزاد کردن بندگان مشغول بود. او هر سال و هر ماه و هر روز به مناسبتهای مختلف این امر را تکرار می کرد تا آنجا که در شهر مدینه گروه عظیمی از بندگان و کنیزان آزاد شده آن حضرت تشکیل شده بود. (سیره پیشوایان)

(در دوران حکومت ولید بن عبدالملک اموی ، ولیعهد و برادرش هشام بن عبدالملک به قصد حج ، به مکه آمد و به آهنگ طواف قدم در مسجدالحرام گذاشت . چون به منظور استلام حجرالا سود به نزدیک کعبه رسید، فشار جمعیت میان او و حطیم حائل شد، ناگزیر قدم را پس نهاد و بر منبری که برای وی نصب کردند، به انتظار فرو کاستن ازدحام جمعیت بنشست و بزرگان شام که همراه او بودند در اطرافش جمع شدند و به تماشای

مطاف پرداختند. در این هنگام کوکبه جلال حضرت علی بن الحسین علیهما السلام که سیمایش از همگان زیباتر و جامه هایش از همگان پاکیزه تر و شمیم نسیمش از همه طواف کنندگان دلپذیرتر بود، از افق مسجد بدرخشید، و به مطاف در آمد، و چون به نزدیک حجرالا سود رسید، موج جمعیت در برابر هیبت و عظمتش واپس نشست و منطقه استلام را در برابرش خالی از ازدحام ساخت، تا به آسانی دست به حجر بسود و به طواف پرداخت

تماشای این منظره موجی از خشم و حسد در دل و جان هشام بن عبدالملک برانگیخت، و در همین حال که آتش کینه در درونش زبانه می کشید، یکی از بزرگان شام رو به او کرد و با لحنی آمیخته به حیرت گفت: این کیست که تمام جمعیت به تجلیل و تکریم او پرداختند، و صحنه مطاف برای او خلوت گردید؟ هشام با آنکه شخصیت امام را نیک می شناخت، اما از شدت کینه و حسد از بیم آنکه درباریان به او مایل شوند و تحت تاءثیر مقام و کلامش قرار گیرند، خود را به نادانی زد و در جواب مرد شامی گفت: (او را نمی شناسم). در این هنگام روح حساس ابوفراس (فرزدق) از این تجاهر و حق کشی سخت آزرده شد و با آنکه خود شاعر دربار اموی بود، بدون آنکه از قهر و سطوت هشام بترسد و از درنده خویی آن امیر مغرور خودکامه بر جان خود بیندیشد، رو به مرد شامی کرد و گفت:

(اگر خواهی تا شخصیت او را بشناسی از من بپرس، من او را نیک می شناسم).
آن گاه فرزدق در لحظه ای از لحظات تجلی ایمان و معراج روح، قصیده جاویدان خود را که از الهام وجدان بیدارش مایه می گرفت با حماسه های افروخته و آهنگی پر شور سیل آسا بر زبان راند و اینک دو بیتی از آن قصیده و قسمتی از ترجمه آن:

((هذا الذی تعرف البطحاء و طاءته

و البیت يعرفه و الحل و الحرم

هذا الذی احمد المختار والده

صلی علیه الهی ماجری القلم))

(اینکه تو او را نمی شناسی ، همان کسی است که سرزمین (بطحاء) جای گامهایش را می شناسد و کعبه و حل و حرم در شناسائیش همدم و همقدمند).

این کسی است که احمد مختار پدر اوست ، که تا هر زمان قلم قضا در کار باشد، درود و رحمت خدا بر روان پاک او روان باد... این فرزند فاطمه ، سرور بانوان جهان است و پسر پاکیزه گوهر وصی پیغمبر است ، که آتش قهر و شعله انتقام خدا از زبانه تیغ بی دریغش همی درخشد...).

و از این دست اشعاری سرود که همچون خورشید بر تارک آسمان ولایت می درخشد و نور می پاشد.

وقتی قصیده فرزدق به پایان رسید، هشام مانند کسی که از خوابی گران بیدار شده باشد، خشمگین و آشفته به فرزدق گفت : (چرا چنین شعری - تاکنون - در مدح ما نسروده ای ؟ فرزدق گفت : (جدی به مانند جد او و پدری همشاء پدر او و مادری پاکیزه گوهر مانند مادر او بیاور تا تو را نیز مانند او بستایم).

هشام بر آشفت و دستور داد تا نام شاعر را از دفتر جوائز حذف کنند و او را در سرزمین (عسفان) میان مکه و مدینه به بند و زندان کشند.

چون این خبر به حضرت سجاد (ع) رسید دستور فرمود دوازده هزار درهم به رسم صله و جایزه نزد فرزدق بفرستند و عذر بخواهند که بیش از این مقدور نیست . فرزدق صله را نپذیرفت و پیغام داد (من این قصیده را برای رضای خدا و رسول خدا و دفاع از حق سروده ام و صله ای نمی خواهم). امام (ع) صله را باز پس فرستاد و او را سوگند داد که بپذیرد و اطمینان داد که چیزی از ارزش واقعی آن ، در نزد خدا کم نخواهد شد. (چهارده اختر تابند_____ای)

متن زیارتنامه آقا امام سجاد علیه السلام

"بسم الله الرحمن الرحيم .."

اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا زَیْنَ الْعَابِدِیْنَ
اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا زَیْنَ الْمُتَهَجِّدِیْنَ
اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا اِمَامَ الْمُتَّقِیْنَ
اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَلِیَّ الْمُسْلِمِیْنَ
اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا قُرَّةَ عَیْنِ النَّاظِرِیْنَ الْعَارِفِیْنَ
اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَصِیَّ الْوَصِیِّیْنَ
اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا خَازِنَ وَصَايَا الْمُرْسَلِیْنَ
اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا ضَوْءَ الْمُسْتَوْحِشِیْنَ
اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا نُورَ الْمُجْتَهِدِیْنَ
اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا سِرَاجَ الْمُرتَاضِیْنَ
اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا ذَخِیْرَةَ الْمُتَعَبِّدِیْنَ
اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا مُصْبَاحَ الْعَالَمِیْنَ
اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا سَفِیْنَةَ الْعِلْمِ
اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا سَكِیْنَةَ الْحِلْمِ
اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا مِيزَانَ الْقِصَاصِ اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا سَفِیْنَةَ الْخَلَاصِ
اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بَحْرَ النَّدَى
اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بَذْرَ الدُّجَى
اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ اَیُّهَا الْاَوَاہُ الْحَلِیْمُ
اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ اَیُّهَا الصَّابِرُ الْحَكِیْمُ،

اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا رَیْسَ الْبَكَّائِیْنَ
 اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ یَا مُصْبِحَ الْمُؤْمِنِیْنَ
 اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ یَا مَوْلَا یَا اَبَا مُحَمَّدٍ
 اَشْهَدُ اَنَّكَ حُجَّةُ اللهِ وَابْنُ حُجَّتِهِ وَابْنُ حُجَجِهِ، وَابْنُ اَمِیْنِهِ وَابْنُ اَمَانَتِهِ
 وَانَّكَ نَاصَحَتَ فِی عِبَادَةِ رَبِّكَ وَسَارَعْتَ فِی مَرْضَاتِهِ وَخَیَّبْتَ اَعْدَاءَهُ وَسَرَرْتَ اَوْلِیَاءَهُ
 اَشْهَدُ اَنَّكَ قَدْ عَبَدْتَ اللهَ حَقَّ عِبَادَتِهِ وَاتَّقَيْتَهُ حَقَّ تَقَاتِهِ وَاَطَعْتَهُ حَقَّ طَاعَتِهِ حَتَّى اَتَیَكَ الْیَقِیْنُ
 فَعَلَّیْكَ یَا مَوْلَا یَا ابْنَ رَسُوْلِ اللهِ اَفْضَلَ التَّحِیَّهِ وَالسَّلَامُ عَلَیْكَ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ..

متن صلوات خاصه امام سجاد علیه السلام

♦ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ سَيِّدِ الْعَابِدِیْنَ الَّذِی اسْتَخْلَصْتَهُ لِنَفْسِكَ وَجَعَلْتَ مِنْهُ اَئِمَّةً
 الْهُدٰی الَّذِیْنَ یَهْدُوْنَ بِالْحَقِّ وَبِهِ یَعْدِلُوْنَ اخْتَرْتَهُ لِنَفْسِكَ وَطَهَّرْتَهُ مِنَ الرَّجْسِ وَاصْطَفَيْتَهُ وَ
 جَعَلْتَهُ هَادِیًّا مَهْدِیًّا اَللّٰهُمَّ فَصِّلْ عَلَیْهِ اَفْضَلَ مَا صَلَّیْتَ عَلٰی اَحَدٍ مِنْ ذُرِّیَّتِهِ اَنْبِیَّائِكَ حَتَّى یَبْلُغَ بِهِ
 مَا تَقَرُّ بِهِ عَیْنُهُ فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ اِنَّكَ عَزِیْزٌ حَكِیْمٌ

خواب عالم قدوسی، #ملا_محمد_تقی_مجلسی پدر #علامه_محمدباقر_مجلسی رضوان الله
 علیهما

▼ آن مرحوم در جلد چهارم شرح من لا یحضره الفقیه ضمن احوال متوکل بن عمیر، راوی
 صحیفه کامله سجادیّه، ذکر نموده: من در اوایل بلوغ، طالب مراضات خداوندی و ساعی در

طلب رضای او بودم و مرا از ذکر جنابش قرارى نبود، تا آن که میان بیدارى و خواب دیدم صاحب الزمان علیه السّلام در مسجد جامع قدیم اصفهان ایستاده؛ قریب به در طنابى - که الآن محل تحصیل من است - به آن جناب سلام کردم و قصد کردم پای مبارکش را ببوسم. مرا گرفتند. سپس دست مبارکش را بوسیدم و از آن جناب مسایلى را که بر من مشکل شده بود، پرسیدم؛ یکى از آن ها این بود که در نماز خود وسوسه داشتم و مى گفتم آن ها به نحوى نیست که از من خواسته اند و من به قضا مشغول بودم و نماز شب براىم میسر نبود.

از شیخ خود، شیخ بهایی، از حکم آن سؤال کردم. گفت: یک نماز ظهر و عصر و مغرب به قصد نماز شب به جای آور و من چنین مى کردم.

از حجّت علیه السّلام سؤال کردم نماز شب بخوانم؟

فرمود: بخوان و مانند آن نماز مصنوعى که مى کردى به جای نیاور و مسایل دیگرى که از خاطر من رفته.

آن گاه گفتم: ای مولای من! براىم میسر نمى شود که در هر وقتى، خدمت جناب شریف برسم، پس کتابى به من عطا کن که همیشه به آن عمل کنم.

فرمود: من به جهت تو، کتابى به مولا محمد تاج عطا کردم و من در خواب او را مى فرمود: برو و آن کتاب را از او بگیر!

سپس از در مسجد که مقابل روى آن جناب بود به سمت دار بطّیخ، محلّه ای از اصفهان، بیرون رفتم.

چون به آن شخص رسیدم و مرا دید، گفت: صاحب الامر - عجل الله فرجه - تو را نزد من فرستاده.

گفتم: آرى! آن گاه کتاب کهنه ای از بغل خود بیرون آورد. وقتى آن را باز کردم؛ براىم ظاهر شد آن، کتاب دعاست، آن را بوسیدم و بر چشم خود گذاشتم، از نزد او برگشتم و به

سوی صاحب - عَجَلُ اللَّهِ فرجه - متوجّه شدم، ناگاه بیدار شدم و آن کتاب با من نبود، پس به جهت فوت آن کتاب تا طلوع فجر گریه و ناله کردم.

چون از نماز و تعقیب فارغ شدم، در دلم چنین افتاده بود که مولانا محمد، همان شیخ بهایی است و حضرت او را تاج نامید، چون اشتهاش در میان علماست، لذا به مدرس او رفتم که در جوار مسجد جامع بود، او را دیدم که مشغول مقابله صحیفه کامله است و خواننده، سیّد صالح آقامیر ذو الفقار گلپایگانی بود. ساعتی نشستم تا از آن کار فارغ شد و ظاهراً کلام ایشان در سند صحیفه بود، لکن به جهت غمی که بر من مستولی بود، سخن او و سخن ایشان را نفهمیدم. نزد شیخ رفتم و خواب خود را به او گفتم و به جهت فوت کتاب گریه می کردم.

شیخ گفت: تو را به علوم الهی، معارف یقینی و تمام آن چه همیشه می خواهی، بشارت باد! و بیشتر صحبت من با شیخ، در تصوّف بود و او به آن مایل بود. قلبم ساکن نشد و با گریه و تفکّر بیرون رفتم، در دلم افتاد به آن سمتی بروم که در خواب به آن جا رفتم. چون به محلّه دار بطّیخ رسیدم، مرد صالحی دیدم که اسمش آقا حسن و ملقب به تاج بود. وقتی به او رسیدم، بر او سلام کردم. گفت: یا فلان! کتب و قضیه ای نزد من است که هر طلبه ای از آن ها می گیرد، به شروط وقف عمل نمی کند و تو به آن عمل می کنی، بیا و به این کتب نظر کن و هرچه را به آن محتاجی بگیر! پس با او به کتابخانه اش رفتم. اوّلین کتابی که به من داد، همان بود که در خواب دیده بودم، شروع به گریه و ناله کردم و گفتم: مرا کفایت می کند و در خاطر ندارم خواب را برایش گفتم یا نه.

نزد شیخ آمدم و شروع کردم به مقابله با نسخه ای که جدّ پدر او از نسخه شهید نوشته بود و شهید نسخه خود را از نسخه عمید الرؤسا و ابن سکون نوشته بود و با نسخه ابن ادریس بدون واسطه یا به یک واسطه مقابله کرده بود و نسخه ای که حضرت صاحب الامر - عَجَلُ اللَّهِ فرجه - به من عطا فرمودند، از خطّ شهید نوشته شده بود و با آن نسخه نهایت موافقت را داشت؛ حتّی در نسخه هایی که در حاشیه آن نوشته شده بود، بعد از آن که از مقابله

فارغ شدم، مردم نزد من شروع به مقابله کردند و به برکت عطای حجّت - عَجَّلَ اللَّهُ فرجه - در بلاد ما صحیفه کامله ای گردید و مانند آفتاب در هر خانه، مخصوصا در اصبهان طالع شد، زیرا اکثر مردم، صحیفه های متعدّد دارند و اکثر ایشان، صلحا و اهل دعا و مستجاب الدعوه شدند و این آثار معجزه ای از حضرت صاحب علیه السّلام است و آن چه خدا به سبب صحیفه به من عطا فرمود، نمی توانم احصا کنم.

📖بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۲۷۸-۲۷۶

کجایند پارسایان

((زُرَّارَةُ بنِ اعین)) می گوید: شنیده شد گوینده ای در دل شب می گفت :((کجایند پارسایان که از دنیا دل کنده اند و به آخرت دل بسته اند؟)).
آواز آواز دهنده ای از جانب قبرستان بقیع شنیده شد ولی خودش دیده نمی شد که می گفت :((ذَلِكَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ؛ چنین شخصی ، علی بن حسین (علیهما السلام) است)).
(زندگی دوازده امام (ع))

عفو زیبای امام علیه السلام

بین امام سجّاد علیه السلام و پسر عموی او (حسن بن حسن) کدورتی وجود داشت . حسن که در دل ناراحت بود به فکر آزار آن حضرت افتاد. ازاین رو به مسجد رفت که امام علیه السلام و اصحابش با یکدیگر بودند. در برابر امام علیه السلام قرار گرفت و آنگاه بدگوئی و سخنان آزار دهنده ای نبود مگر اینکه نسبت به آن حضرت رواداشت و امام علیه السلام در برابر همه سخنان او سکوت کرد. وقتی بدگوئهای او به پایان رسید رها کرد و رفت .

چوم شب فرا رسید امام سجّاد علیه السلام.به منزل او رفت و درب زد وقتی حسن رد

منزل خود را باز کرد به او فرمود: ای برادر اگر در آنچه که به من بدگوئی کردی راست گفתי خداوند مرا ببخشد و اگر نسبت دروغ دادی خداوند تو را مورد بخشش قرار دهد و السلام علیک و رحمه الله . آنگاه برگشت و رفت .

حسن که این برخورد زیبای امام علیه السلام را مشاهده کرد بدنبال او رفت و امام را در بغل گرفت و گریه کرد به گونه ای که حضرت برای او رقت کرد آنگاه قسم یاد کرد دیگر به آن سخنان و کارهای زشت باز نخواهد گشت .

امام علیه السلام هم به او فرمود: من هم نسبت به آنچه گفתי تو را حلال کردم . (کشف الغمه ، ج 2، ص 287.

(

شیوه برخورد با سخنان ناروا

روزی امام سجاد علیه السلام از منزل خارج شد، مردی به او برخورد کرد و حضرت را مورد بدگوئی قرار داد. غلامان و اطرافیان امام علیه السلام بسوی او رفتند تا وی را تنبیه کنند.

امام علیه السلام فرمود: را رها کنید آنگاه در برابر آن مرد جسور قرار گرفت و گفت : عیبهای من که خداوند آنها را پوشانده است بیشتر از آن است که تو از آنها آگاه نشده ای . آیا نیازی داری که آن را بر آورده سازم ؟

مرد جسور خجالت زده شد. آنگاه امام علیه السلام عبائی که بر دوش او انداخت و دستور داد هزار درهم به او دادند. پس از این واقعه آن مرد همواره به امام علیه السلام می گفت : شهادت می دهم که تو از اولاد پیامبران هستی . کشف الغمه ، ج 2، ص 293.

(

اظهار محبت

مردی به امام سجاد علیه السلام عرض کرد: من بخاطر خدا تو را خیلی دوست دارم . امام علیه السلام سربه زیر انداخت و آنگاه گفت : خداوند! من به تو پناه می برم که در راه

تو دوست داشته شوم اما تو مرا دشمن داشته باشی سپس به آن مرد فرمود: من هم تو را
بخاطر آن کسی که مرا دوست داری، دوست دارم . (بحارالانوار ج 78، ص 140.
(

احساس امنیت

روزی امام سجاد علیه السلام، غلامش را صدا زد اما او جواب نداد، دوباره صدا زد و او
همچنان سکوت کرد، برای بار سوم او را صدا زد و غلام جواب داد.
امام علیه السلام فرمود: مگر صدای مرا نشنیدی ؟
غلام جواب داد: شنیدم .

امام علیه السلام فرمود: پس چرا جواب مرا ندادی ؟
غلام گفت : چون می دانستم که از جواب ندادنم آزاری از تو به من نمی رسد.
حضرت گفت : حمد خدائی را که غلامم از من در امنیت قرار داده است (کشف الغمه ، ج
2، ص 299.

(

عظمت روحی

امام سجاد علیه السلام، همواره بطور ناشناس و پنهانی به منزل پسر عموی خود می رفت و
به او پول می داد او هم پول را می گرفت و تشکر می کرد و می گفت : خدا به امام علی بن
الحسین جزائی خیر ندهد که به من کمک نمی کند. امام علیه السلام این انتقاد را از پس
عموی خود می شنید اما صبر و تحمل می کرد و خود را معرفی نمی کرد. وقتی آن حضرت
از دنیا رفت فهمید کسی که به او پول می داده است علی بن الحسین علیه السلام بوده است
پس از مرگ ، امام علیه السلام همواره بر سر قبرش می رفت و بر او گریه می کرد. (کشف
الغمه ، ج 2، ص 299.

(

توجه در نماز

امام سجاد علیه السلام در حال نماز بود که فرزندش در چاه افتاد. مردم متوجه شدند و سر و صدا بلند کردند و با سعی و تلاش بچه را از چاه بیرون آوردند و همچنان امام علیه السلام در حال نماز بود.

وقتی نماز به پایان رسید به او گفته شد چرا با افتادن بچه در چاه نماز را تمام نکردی و به نجات فرزندت نشتافتی ؟

حضرت فرمود: من متوجه نشدم زیرا با پروردگار بزرگم مشغول مناجات بودم . (کشف الغمه ، ج 2، ص 299.

(

توجه به آخرت

روزی در منزل امام سجاد علیه السلام آتش سوزی شد، آن حضرت در حال سجده بود، مردم که از آتش وحشت زده شد بودند امام علیه السلام را صدا زدند و گفتند: یابن رسول الله ، یابن رسول الله ! آتش اما امام علیه السلام سر از سجده برنداشت تا اینکه با کمک دیگران آتش خاموش شد.

پس از آنکه امام علیه السلام نماز را به پایان رسانید از سوال شد چه چیزی شما را از این آتش بی توجه کرده بود؟

حضرت فرمود: آتش آخرت . (کشف الغمه ، ج 2، ص 287)

صبر و گذشت

امام زین العابدین علیه السلام میزبانی جمعی از مهمانان خود بود. خادم حضرت نیز مشغول فعالیت بود. او با عجله بسراغ گوشتهای سرخ شده درون تنور رفت و با عجله تخته آهنی که گوشتهای روی آن سرخ شده بود را برداشت تا نزد مهمانان بیاورد ولی در راه به کودکی که فرزند امام علیه السلام بود در پایین پله در خواب بود برخورد کرد و بچه کشته شد .

در حالی که غلام حضرت بسیار مضطرب و. حیرت زده شده بود امام علیه السلام به او

فرمود: تو را آزاد کردم زیرا کار از روی عمد نبود.

آنگاه امام به تجهیز و دفن فرزندش پرداخت . (بحارالانوار، ج 44، ص 99).

یک فضیلت اخلاقی دیگر از امام سجاد علیه السلام

شخصی نزد امام سجاد علیه السلام آمد و عرض کرد: فلان شخص درباره بدگوئی کرد و شما را مورد سخنان آزار دهنده قرار داد.

امام علیه السلام فرمود: بیا با هم نزد او برویم . به همراه امام علیه السلام حرکت کردند و حضرت در بین راه از خداوند برای خود طلب یاری کرد. وقتی به آن شخصی ناسزاگو رسیدند امام فرمود: اگر آنچه درباره من گفتنی حق است خداوند تعالی مرا ببخشد و اما اگر سخنان بیهوده ای گفته ای خداوند تورا ببخشد. (کشف الغمه ، ج 2، ص 287.

(

سرنوشت بیهوده گویان

در مدینه مرد دلچک و مسخره ای بود که مردم را می خندانید. او بسیار تلاش می کرد تا امام سجاد علیه السلام را بخنداند اما موفق نمی شد تا اینکه یک بار گفت : این مرا خسته کرده است که بتوانم او را بخندانم .

روزی امام علیه السلام با غلامان خود حرکت می کرد، مرد دلچک که چشمش به او افتاد تصمیم گرفت با یک حرکت ، امام را بخنداند. جلو آمد و عبای آن حضرت را از دوش او برداشت و رفت اما امام علیه السلام به او التفاتی نکرد و غلامان حضرت بدنبال مرد دلچک رفته و عبا را از او پس گرفتند و بر دوش امام علیه السلام انداختند.

حضرت سوال کرد: این مرد چه کسی است ؟

همراهان گفتند: او مردی مسخره و دلچک است که اهل مدینه را می خنداند.

امام سجاد علیه السلام فرمود: به او بگوئید ان لله یوما یخسر فیہ المبتلون

برای خداوند روزی است که در آن بیهوده کاران خسارت می بیند. (بحار الانوار، ج 46، ص

(

کمک به نیازمندان

وقتی امام باقر علیه السلام پدرش علی بن الحسین علیه السلام را غسل می داد چشم همراهان او به بدن امام سجاد علیه السلام افتاد و دیدند که زانوها و سرانگشت پاهای او از زیادی سجده پینه بسته است و کتف او نیز پنبه بسته است .

به امام باقر علیه السلام عرض کردند پینه بستن پای او از ادامه سجده های مکرر و طولانی است اما شانه های او چرا پینه بسته است ؟ امام علیه السلام فرمود: اگر پدرم نمرده بود چیزی به شما نمی گفتم . روزی نبود مگر اینکه او مسکین یا مساکینی را در حد امکان سیر می کرد و وقتی شب می شد آنچه از خوردنی در منزل اضافه داشت در کیسه ای می گذارد و در هنگامی که مردم می خوابیدند آنها را بر دوش می گذارد و بسوی منازل افرادی می رفت که از روی حیا از مردم درخواستی نداشتند و آنها را بین آنها تقسیم می کرد به گونه ای که آنها متوجه نشوند تنها من می دانستم و البته هدف او این بود که بطور پنهانی و بدست خود صدقه بدهد و می فرمود: صدقه السر تطفی غضب الرب کما تطفی الماء النار فاذا تصدق احدکم فاعطی بیمینه فلیحفظه _____ ا _____ ن _____ ش _____ ماله . صدقه پنهانی شعله های غضب پروردگار را خاموش می کند همان گونه که آب و آتش را خاموش می کند، وقتی کسی از شما بادست راست خود صدقه می دهد آن را از دست چپ مخفی بدارد. (سفینه البحار، ج 2، ص 22).

یک موعظه

جابر گوید: علی بن الحسین علیه السلام فرمود: نمی دانم باین مردم چه کنیم اگر بعضی از حقائق را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله گرفته ایم به آنها بگوئیم می خندند و مسخره می کنند از طرفی طاقت سکوت ندارم که این حقائق را ناگفته گذاریم .
ضمرة بن سعید گفت : شما حقائق را به ما بگوئید.

امام علیه السلام فرمود: آیا می دانید دشمن خدا بهنگامی که در تابوت حمل می شود چه می گوید؟ گفتم: خیر.

حضرت فرمود: او به کسانی که حملش می کنند می گوید: آیا شما شکایت مرا از دشمن خدا نمی شنوید که مرا فریب داد و به این روز سیاه انداخت و نجاتم نداد، و همچنین از خانه ای که اموالم را صرف آن کردم شکایت دارم که ساکنین آن کسانی غیر از من هستند، به من رحم کنید و این اندازه عجله نکنید.

طلب روزی حلال

هر روز صبح امام سجاد علیه السلام برای طلب رزق از منزل خارج می شد.

به او گفته شد: یا بن رسول الله به کجا می روی؟

حضرت فرمود: بیرون آمده ام تا بر خانواده ام صدقه دهم.

گفته شد: به خانواده ات صدقه دهی؟ فرمود:

من طلب الحلال فهو من الله جل وعز صدقه علیه

هر کس طلب روزی حلال کند در نزد خداوند برای او صدقه بحساب می آید.

حضور قلب

ابوحمزه ثمالی گوید: علی بن الحسین علیه السلام را در نماز دیدم که عبا از یک دوش او افتاد اما به افتادن آن توجهی نکرد تا اینکه از نماز فارغ گردید.

از او سوال کردم چرا عبا را بر دوش خود نینداختید.

حضرت فرمود: آیا می دانی در برابر چه کسی قرار گرفته ام. آن مقدار نماز بنده مورد

قبول است که در آن حضور قلب دارد. (بحارالانوار، ج 42، ص 66).

(

امام علیه السلام در شبی تاریک و سرد

زهري گوید: امام سجاد علیه السلام را در شبی تاریک و سرد دیدم که مقداری آرد بر

دوش خود گذارده و حرکت می کند.

عرض کردم : یا بن رسول الله اینها چیست ؟

فرمود: سفری در پیش دارم و برای آن توشه ای را به جای امنی می برم .

زهری : این غلام من است و آن را برای شما حمل می کند، اما امام علیه السلام نپذیرفت .

زهری : خودم آن را حمل می کنم زیرا من شان شما را بالاتر از این می دانم که آن را حمل کنید.

امام علیه السلام : اما من شان خود را بالاتر از این نمی دانم که آنچه مرا در سفر نجات می دهد و ورودم را بر کسی که می خواهم به محضر او باریابم نیکو می گرداند حمل نمایم ، تو را به خدا بگذار کار خود را انجام دهم .

زهری از خدمت امام جدا شد به راه خود رفت اما پس از چند روز که به محضر امام علیه السلام رسید عرض کرد: یا بن رسول الله ! اثری از سفری که فرمودی نمی بینم .
امام علیه السلام فرمود: بله ای زهری ، آنطور که گمان کرده ای نیست بلکه آن سفر، سفر مرگ است و من برای آن آماده می شوم . براستی که آمادگی برای مرگ پرهیز از حرام و بخشش در راه خیر است . (بحارالانوار، ج 46، ص 66).

(

وصیت امام سجاد علیه السلام لیه السلام

امام باقر علیه السلام فرمود: هنگامی که لحظات پایان عمر پدرم فرا رسید مرا به سینه اش چسبانید و فرمود: پسر من ! به تو وصیت می کنم آنچه را که پدرم بهنگام شهادت وصیت کرد و پدرش (امیر المؤمنین علیه السلام) به او وصیت کرده بود و آن اینکه :

اصبر علی الحق و ان کان مرا

در راه حق و صبر و استقامت داشته باش اگر چه تلخ باشد. (وسائل الشیعه ، ج 11، ص 187).

(

ادعای تشیع

مردی به امام سجاد علیه السلام عرض کرد: یابن رسول الله! من از شیعیان شما هستم .
حضرت فرمود: با تقوا باش و ادعائی نکن که خداوند به تو بگوید دروغ گفتی و در ادعای
خود مرتکب معصیت شدی . شیعه ما کسی است که قلبش از هر ناخالصی و حيله و
تزویری پاک باشد. تو بگو من از دوستان شما هستم .
مردی دیگری به آن حضرت عرض کرد: یابن رسول الله من از شیعیان خالص شما هستم
؟ امام علیه السلام فرمود: ای بنده خدا اگر تو مثل ابراهیم خلیل علیه السلام هستی که
خداوند فرمود:

و ان من شيعته لابراهيم اذ جاء ربه بقلب سليم .
و از پیروان نوح ابراهیم بود که با قلبی پاک و سالم به دعوت خلق آمد.
اگر قلب تو همانند ابراهیم است تو از شیعیان ما هستی و اگر قلب تو مثل قلب او از هر غل
و غشی پاک نیست تو از دوستان ما هستی . (بحار الانورا، ج 68، ص 187).

دعای امام سجاد (ع) در سجده
طاووس یمانی گفت : شبی از کنار کعبه عبور می کردم ، دیدم امام سجاد (ع) به حجر
اسماعیل (ع) وارد شد، و مشغول نماز گردید سپس به سجده رفت .
من با خود گفتم : این مرد صالح از خاندان رسالت و نیکی است خوبست از فرصت استفاده
کرده و گوش کنم بدانم دعای آن حضرت در سجده چیست ؟ شنیدم در سجده می گفت :
عبیدک بفنائک ، مسکینک بفنائک ، فقیرک بفنائک ، سائلک بفنائک
(بنده کوچک تو به در خانه تو آمده بی چاره تو به در خانه تو آمده ، فقیر تو به در خانه تو
آمده ، درخواست کننده ات به درگاه تو آمده است).

طاووس می گوید: آنرا یاد گرفتم و در رفع هر اندوه و گرفتاری آن دعا را خواندم ، و
اندوه و گرفتاریم برطرف شد) (ترجمه ارشاد، ج 2 ص 144).

حلم و سپاس امام سجاد (ع)

روزی امام سجاد (ع) یکی از غلامان خود را دوبار صدا زد، ولی او با اینکه صدای امام را می شنید، پاسخ نمی داد، تا اینکه بار سوم پاسخ داد.

حضرت به او فرمود: (ای پسر مگر صدای مرا نشنیدی؟)

غلام گفت: چرا شنیدم.

امام سجاد (ع) فرمود: پس چرا جواب نمی دهی؟

غلام گفت: از تو ایمن بودم (و می دانستم اگر جواب ندهم، نسبت به من خشمگین نمی شوی).

امام سجاد (ع) فرمود: الحمد لله الذی جعل مملوکی یاءمننی: (شکر و سپاس خدا را که زیر دست مرا از من ایمن ساخت) (ارشاد، ج 1 ص 633).

ترس از قصاص قیامت

امام (ع) بیست بار با یک شتری که داشت، از مدینه به مکه برای انجام مناسک حج رفت و در تمام این بیست بار مسافرت (که هر سفر آن حدود هشتاد فرسخ بود) حتی یک بار تازیانه اش را بر آن شتر نزد، هرگاه شتر، در راه رفتن کندی می کرد، امام سجاد (ع) تازیانه اش را بلند کرده و اشاره می کرد تا شتر راه برود و می فرمود:

لولا خوف القصاص لفعلت

(اگر ترس قصاص نبود، با تازیانه ام می زدم، ولی ترس دارم که در قیامت مرا قصاص کنند) (اعیان الشیعه، ج 1 ص 634).

روایت شده: هنگامی که امام سجاد از دنیا رفت همان شتر نزد قبر آن حضرت آمد و گردن و گلوی خود را روی قبر بر زمین زد و بر خاک غلطید و صیحه کشید، و اشک از چشمانش سرازیر شد، جریان را به امام باقر (ع) خبر دادند، آن حضرت به بالین آن شتر آمد و فرمود: (بس است اکنون برخیز و برو خدا تو را مبارک گرداند)

شتر برخاست و رفت، و بار دیگر بازگشت و کنار قبر در غلطید و اشک ریخت، باز امام

باقر، (ع) آمد و به او فرمود: بس است برخیز و برو، او برخاست و رفت، پس از دقایقی باز شتر بازگشت، و در کنار قبر در غلطید، این بار امام باقر (ع) به بالین او آمد و فرمود: برخیز برو ولی برنخاست، حضرت فرمود: رهایش کنید او در حال وداع است سه روز به همان حال بود تا مرد (انوار البهیة، ص 128).

پناهندگی آهو به امام سجاد (ع)

حمران (ره) می گوید: امام سجاد (ع) با جمعی از اصحاب نشسته بودند ناگهان آهوئی آمد و زوزه می کشید و ناله می کرد و در پیشگاه امام سجاد (ع) دستهایش را به زمین می کوبید.

امام به حاضران فرمود: (آیا می دانید این آهو چه می گوید؟)
گفتند: نه نمی دانیم.

فرمود: (فلان کس از قریش، بچه مرا صید کرده از شما درخواست دارم، به او بگوئید بچه ام را بیاورد تا به او شیر بدهم).

آنگاه امام سجاد (ع) به حاضران فرمود: برخیزید با هم نزد صید کننده برویم همه برخاستند و باهم نزد او رفتند، امام (ع) به او فرمود: تو را به حقی که برگردنت دارم سوگند می دهم که آن بچه آهو را که امروز صید کری بیرون بیاور، تا مادرش به او شیر بدهد).

صیاد، بی درنگ بچه آهو را بیرون آورد، حضرت فرمود: این بچه آهو را به من ببخش او با کمال میل آن را به امام (ع) بخشید آنگاه امام سجاد (ع) آن بچه آهو را کنار مادرش برد و با مادرش به طرف صحرا رفتند، هنگامی که مادر آهو بچه می رفت، دم خود را حرکت می داد، و با طرز مخصوصی تملق می کرد، امام سجاد (ع) به حاضران فرمود: (آیا می دانید این آهو با این حرکات چه می گوید؟)
حاضران عرض کردند: نه نمی دانیم.
فرمود: می گوید: (خداوند هر مسافر غریب شما را به شما برساند چنانکه فرزندم را به من

رسانید و خداوند علی بن حسین را پیامرزد) (الاختصاص ، شیخ مفید، ص 297).

5 - تواضع امام سجاد (ع)

امام سجاد (ع) هنگامی که با کاروانی به سفر (مانند سفر حج) می رفت، با آن کاروانی حرکت می کرد که افراد کاروان او را نشناسند، و وقتی که با کاروان ناشناس حرکت می نمود، با آن ها شرط می کرد تا جزء خدمتکاران آن کاروان گردد، و برای رفع نیاز کاروانیان اقدام نماید، یکبار با کاروانی حرکت کرد، فردی از کاروان او را شناخت و به دیگران گفت: (این آقا، علی بن حسین (ع) است) افراد کاروان تا او را شناختند پروانه وار، به حضورش آمدند و دست و پای او را بوسیدند و با عرض معذرت گفتند: (ای پسر رسول خدا آیا می خواهی خدای نکرده آزاری از ناحیه دست و زبان ما به تو برسد، و اهل دوزخ گردیم، و به هلاکت برسیم؟ چرا خود را به ما نمی شناسانی؟).

امام سجاد (ع) در پاسخ فرمود: (من یکبار با کاروانی که مرا می شناختند حرکت کردم افراد آن کاروان آنگونه که باید به رسول خدا (ص) احترام شود به من احترام کردند، و من دوست ندارم که آنگونه با من رفتار شود از این رو می خواهم کسی مرا نشناسد؟)

اعیان الشریعه، ج 1، ص 635.

بزرگواری امام سجاد به غلام خود

امام سجاد (ع) غلامی داشت که او را سرپرست رسیدگی به مزرعه ای کرده بود، روزی آن حضرت به مزرع رفت دید که آن غلام (بر اثر کم کاری یا ندانم کاری) بجای آباد کردن، آن را بر هم زده و تباه نموده و خسارت زیادی وارد نموده است، خشمگین شد و در آن حال با تازیانه ای که در دستش بود بر آن غلام زد. ولی پس از این کار پشیمان شد هنگامی که به خانه بازگشت به دنبال آن غلام فرستاد، غلام به حضور امام سجاد (ع) آمد دید آن حضرت برهنه شده و همان تازیانه را در جلو خود نهاده است، غلام خیال کرد که امام می خواهد او را مجازات کند، ترسش بیشتر شد ولی ناگهان دید قضیه برعکس است،

امام سجاد (ع) به او فرمود: (از جانب من امروز در مزرعه ، نسبت به تو کاری شد که در زندگی من سابقه ندارد، بهر حال این کار (تازیانه زدنم) لغزشی بود که از من سرزد، اکنون آن تازیانه را بردار و مرا قصاص کن).

غلام گفت ای مولای من ، من گمان کردم می خواهی مرا مجازات کنی ، و من تقصیر کارم و سزاوار مجازات می باشم ، بنابراین چگونه رواست که شما را قصاص کنم .

امام فرمود: وای بر تو مرا قصاص کن .

غلام گفت پناه بر خدا، هرگز چنین کاری روا نیست .

امام (ع) چند بار تکرار کرد که مرا قصاص کن ، غلام نیز با کمال شرمندگی جواب منفی می داد.

امام (ع) سرانجام به غلام فرمود:

اما اذا ابیت فالضیعه صدقه علیک

(اکنون که قصاص نمی کنی آن مزرعه را به عنوان انفاق به تو واگذار کردم) (اعیان الشیعه ، ج 1 ص 632).

یک نمونه از انفاق امام سجاد (ع)

امام سجاد (ع) عازم حج بود از مدینه بیرون آمد و به طرف مکه حرکت کرد خواهرش حضرت سکینه (س) هزار درهم برای برادرش امام سجاد فرستاد تا در سفر حج مصرف کند. وقتی که امام سجاد (ع) به پشت سرزمین حره (دو کیلومتری مدینه) رسید آن مبلغ را به آن حضرت رساندند. امام سجاد (ع) آن هزار درهم را پذیرفت . هنگامی که از آن جا گذشت هنوز چندان دور نشده بود که عده ای از فقراء را در آنجا دید همه آن هزار درهم را بین آنها تقسیم نمود و برای خود چیزی از آن نگه نداشت (فصول المهمه ، ط نجف ، ص 189).

8 - نمونه ای از شجاعت امام سجاد (ع)

هنگامی که امام سجاد (ع) و همراهان را به صورت اسیر وارد قصر دارالاماره کردند

عبداللہ بن زیاد کہ طاغوتی مغرور و خونخوار بود، بہ امام سجاد (ع) رو کرد و گفت :
نامت چیست ؟

فرمود: علی بن الحسین (ع)

ابن زیاد: مگر علی پسر حسین (ع) را خدا نکشت .

امام سجاد: برادر بزرگتر از من کہ او نیز نامش علی بود توسط مردم کشته شد.

ابن زیاد: بلکہ خدا او را کشت نہ مردم .

امام سجاد: (خدا در هنگام مرگ جان مردم را می گیرد و هیچ کسی بدون اذن خدا نمی
میرد)

ابن زیاد: فریاد زد: گردن او (امام سجاد) را بزنید.

در این هنگام حضرت زینب (س) امام سجاد (ع) را بہ بغل گرفت و گفت : (ای ابن زیاد

بس است بیش از این خون ما را نیز جز این (اشارہ بہ امام سجاد (ع) کسی را برای ما

باقی نگذاشته ای اگر تصمیم داری این را ہم بکشی پیس مرا ہم بکش).

در این وقت امام سجاد (ع) بر سر ابن زیاد فریاد کشید و فرمود: اما علمت ان القتل لنا

عاده و کرامتنا من الله الشهادة

(مگر نمی دانی کہ کشته شدن برای ما یک امر عادی است و ما مقام شہادت را کرامت و

افتخار از جانب خدا می دانیم)

ابن زیاد وقتی کہ این منظرہ شہامت امام سجاد (ع) و عمہ اش را مشاهده کرد، گفت :

(دست از علی بن حسین (ع) بردارید و او را برای زینب (س) باقی بگذارید، در شگفتم از

این پیوندی کہ بین این دونفر (زینب و علی بن حسین) است کہ این زن می خواهد با او

کشته شود) (مقتل الحسین مقرر ، ص 405 و 406).

گریہ بر مصائب شہدای کربلا

یکی از غلامان آن حضرت می گوید: روزی امام سجاد (ع) بہ بیابان رفت ، من نیز بہ

دنبالش بیرون رفتم . دیدم پیشانی بر سنگ سختی نہادہ است کنارش ایستادم و صدای

نالہ و گریہ اش را می شنیدم شمردم هزار بار گفت :

لااله الاالله حقا، لااله الاالله تعبدا و رقا، لااله الاالله ايمانا و تصديقا و صدقا

(نیست معبودی جز خدای یکتا، که حقا همین است ، نیست معبودی جز خدای یکتا که از روی عبودیت و بندگی می گویم ، نیست خدایی جز خدای یکتا که از روی ایمان و تصدیق و راستی می گویم).

سپس سر از سجده برداشت ، صورت و محاسنش غرق در اشک چمش بود، به پیش رفتم و عرض کردم : (ای آقای من ، آیا وقت آن نرسیده که روزگار اندوهت به پایان برسد و گریه ات کاهش یابد؟)

فرمود:(وای بر تو، یعقوب بن اسحاق ابن ابراهیم (ع) پیغمبر و پیغمبرزاده بود، دوازده فرزند داشت ، خداوند یکی از آنها را پنهان نمود، از اندوه فراق او، موی سرش سفید، و کمر خمیده شد، و چشمش از گریه زیاد نابینا شد، با اینکه فرزندش (یوسف) در همین دنیا و زنده بود، ولی من پدر و مادر و هفده تن از بستگانم را کشته ، و به روی زمین افتاده دیدم ، چگونه روزگار اندوهم به پایان رسد، و گریه ام کاهش یابد؟) (ترجمه لهوف ، ص 209، و 210

).

کمک رسانی امام سجاد (ع) به مستمندان ، و آمادگی برای سفر!

امام سجاد (ع) شبانه به طور ناشناس ، آرد و نان و گندم و... در میان انبان به دوش می گرفت ، و به خانه فقرای مدینه می رسانید، عده ای از مستمندان مردم مدینه با تاءمین معاش ، زندگی می کردند، ولی نمی دانستند که معاش آنها از کجا و از ناحیه چه کسی تاءمین می شود، زیرا شبانه در تاریکی از ناحیه شخص ناشناسی ، غذای آنها می رسید. هنگامی که امام سجاد (ع) از دنیا رفت ، آن شخص ناشناس ، دیگر نیامد، فهمیدند که او امام سجاد (ع) بوده است .

سخنانی از امام سجاد علیه السلام

1 - قَالَ الْأَمَامُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ، زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:
ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ مِنَ الْمَوءِ مَنِينٍ كَانَ فِي كَنَفِ اللَّهِ ، وَاءَظَلَّهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي ظِلِّ عَرْشِهِ ،
وَأَمَّنَهُ مِنْ فَرَعِ الْيَوْمِ الْأَكْبَرِ:
مَنْ أَعْطَى النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ مَا هُوَ سَائِلُهُمْ لِنَفْسِهِ ، وَرَجُلٌ لَمْ يَقْدِمْ يَدًا وَرَجُلًا حَتَّى يَعْلَمَ أَنََّّهُ فِي
طَاعَةِ اللَّهِ قَدِمَهَا أَوْ فِي مَعْصِيَتِهِ ، وَرَجُلٌ لَمْ يَعِْبْ أَخَاهُ بِعَيْبٍ حَتَّى يَتْرُكَ ذَلِكَ الْعَيْبَ مِنْ
نَفْسِهِ. (59)

ترجمه :

فرمود: سه حالت و خصلت در هر یک از موء منین باشد در پناه خداوند خواهد بود و روز
قیامت در سایه رحمت عرش الهی می باشد و از سختی ها و شدايد صحراى محشر در امان
است .

اول آن که در کار گشائی و کمک به نیازمندان و درخواست کنندگان دریغ ننماید.

دوم آن که قبل از هر نوع حرکتی بیندیشد که کاری را که می خواهد انجام دهد یا هر سخنی را که می خواهد بگوید آیا رضایت و خوشنودی خداوند در آن است یا مورد غضب و سخط او می باشد.

سوم قبل از عیب جوئی و بازگوئی عیب دیگران ، سعی کند عیب های خود را برطرف نماید.

2 - قال عليه السلام :

ثَلَاثٌ مُنْجِيَاتٌ لِلْمُؤْمِنِ : كَفُّ لِسَانِهِ عَنِ النَّاسِ وَاغْتِيَابِهِمْ ، وَإِشْغَالُهُ نَفْسَهُ بِمَا يَنْفَعُهُ لِآخِرَتِهِ وَدُنْيَاهُ ، وَطُولُ الْبُكَاءِ عَلَى خَطِيئَتِهِ. (60)

ترجمه :

فرمود: سه چیز موجب نجات انسان خواهد بود: بازداشت زبان از بدگوئی و غیبت مردم ، خود را مشغول به کارهایی کردن که برای آخرت و دنیایش دمفید باشد. و همیشه بر خطاها و اشتباهات خود گریان و ناراحت باشد.

3 - قال عليه السلام : اَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَمَلَتْ إِسْلَامُهُ ، وَمَحَصَتْ ذُنُوبُهُ ، وَلَقِيَ رَبَّهُ وَهُوَ عَنْهُ رَاضٍ : وَقَاءُ لِلَّهِ بِمَا يَجْعَلُ عَلَى نَفْسِهِ لِلنَّاسِ ، وَصِدْقُ لِسَانِهِ مَعَ النَّاسِ ، وَالْأَسْتِخْيَاءُ مِنْ كُلِّ قَبِيحٍ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ النَّاسِ ، وَحَسَنُ خُلُقِهِ مَعَ أَهْلِهِ. (61)

ترجمه :

فرمود: هر کس دارای چهار خصلت باشد، ایمانش کامل ، گناهانش بخشوده خواهد بود، و در حالتی خداوند را ملاقات می کند که از او راضی و خوشنوداست :

1 - خصلت خودنگهداری و تقوای الهی به طوری که بتواند بدون توقع و چشم داشتی ، نسبت به مردم خدمت نماید.

2 - راست گوئی و صداقت نسبت به مردم در تمام موارد زندگی .

3 - حیا و پاکدامنی نسبت به تمام زشتی های شرعی و عرفی .

4 - خوش اخلاقی و خوش برخوردی با اهل و عیال خود.

4 - قال عليه السلام : يَا ابْنَ آدَمَ ، إِنَّكَ لَا تَزَالُ بِخَيْرٍ مَا دَامَ لَكَ وَاعِظٌ مِنْ نَفْسِكَ ، وَمَا كَانَتْ الْمُحَاسَبَةُ مِنْ هَمِّكَ ، وَمَا كَانَ الْخَوْفُ لَكَ شِعَارًا. (62)

ترجمه :

فرمود: ای فرزند آدم ، تا آن زمانی که در درون خود واعظ و نصیحت کننده ای دلسوز داشته باشی ، و در تمام امور بررسی و محاسبه کارهایت را

اهمیت دهی ، و در تمام حالات - از عذاب الهی - ترس و خوف داشته باشی ؛ در خیر و سعادت خواهی بود.

5 - قال عليه السلام : وَاءِمَّا حَقُّ بَطْنِكَ فَأَنْ لَا تَجْعَلَهُ وِعَاءً لِقَلِيلٍ مِنَ الْحَرَامِ وَلَا لِكَثِيرٍ ، وَاءِنْ تَقْتَصِدَ لَهُ فِي الْحَلَالِ. (63)

ترجمه :

فرمود: حقی که شکم بر تو دارد این است که آن را ظرف چیزهای حرام - چه کم و چه زیاد - قرار ندهی و بلکه در چیزهای حلال هم صرفه جوئی کنی و به مقدار نیاز استفاده نمائی .

6 - قال عليه السلام : مَنْ اشْتَقَّ إِلَى الْجَنَّةِ سَارِعَ إِلَى الْحَسَنَاتِ وَسَلَّاعِنِ الشَّهَوَاتِ ، وَمَنْ أَسْفَقَ مِنَ النَّارِ بَادَرَ بِالتَّوْبَةِ إِلَى اللَّهِ مِنْ ذُنُوبِهِ وَرَاجَعَ عَنِ الْمَحَارِمِ. (64)

ترجمه :

فرمود: کسی که مشتاق بهشت باشد در انجام کارهای نیک ، سرعت می نماید و شهوات را زیر پا می گذارد و هرکس از آتش قیامت هراسناک باشد به درگاه خداوند توبه می کند و از گناهان دوری می نماید.

7 - قال عليه السلام : طَلَبُ الْحَوَائِجِ إِلَى النَّاسِ مَذَلَّةٌ لِلْحَيَاءِ وَمَذْهَبَةٌ لِلْحَيَاءِ ، وَاسْتِخْفَافٌ بِالْوَقَارِ وَهُوَ الْفَقْرُ الْحَاضِرِ ، وَقِلَّةٌ طَلَبِ الْحَوَائِجِ مِنَ النَّاسِ هُوَ الْغِنَى الْحَاضِرِ. (65)

ترجمه :

فرمود: دست نیاز به سوی مردم دراز کردن ، سبب ذلت و خواری در زندگی و در معاشرت خواهد بود.

و نیز موجب از بین رفتن حیاء و ناچیز شدن شخصیت خواهد گشت به طوری که همیشه احساس نیاز و تنگ دستی نماید.

و هرچه کمتر به مردم رو بیندازد و کمتر درخواست کمک نماید بیشتر احساس خودکفائی و بی نیازی خواهد داشت .

8 - قال عليه السلام : اَلْخَيْرُ كُلُّهُ صِيَانَةُ الْاِنْسَانِ نَفْسَهُ.(66)

ترجمه :

فرمود: سعادت و خوشبختی انسان در حفظ و کنترل اعضاء و جوارح خود از هر گونه کار زشت و خلاف است .

9 - قال عليه السلام : سَادَةُ النَّاسِ فِي الدُّنْيَا الْاَسْحِيَاءُ، وَسَادَةُ النَّاسِ فِي الْاٰخِرَةِ الْاَتْقِيَاءُ.(67)

ترجمه :

فرمود: در این دنیا سرور مرد، سخاوتمندان هستند؛ ولی در قیامت سیّد و سرور مردم ، پرهیزکاران خواهند بود.

10 - قال عليه السلام : مَنْ رَوَّجَ لِلّٰهِ، وَوَصَلَ الرَّحِمَ تَوَجَّهَ اللّٰهُ بِتَاجِ الْمَلِكِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.(68)

ترجمه :

فرمود: هر کس برای رضا و خوشنودی خداوند ازدواج نماید و با خویشان خود صله رحم نماید، خداوند او را در قیامت مفتخر و سربلند می گرداند.

11 - قال عليه السلام : اِنَّ اَفْضَلَ الْجِهَادِ عِفَّةُ الْبَطْنِ وَالْفَرَجُ.(69)

ترجمه :

فرمود: با فضیلت ترین و مهمترین مجاهدت ها، عفیف نگه داشتن شکم و عورت است - از چیزهای حرام و شبهه ناک -.

12 - قال عليه السلام : مَنْ زَارَ أَخَاهُ فِي اللَّهِ طَلَبَا لِإِنْجَارٍ مَوْعُودِ اللَّهِ، شَيْعَهُ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ، وَهَتَفَ بِهِ هَاتِفٌ مِنْ خَلْفِ أَلَا طِيبَتْ وَطَابَتْ لَكَ الْجَنَّةُ، فَإِذَا صَافَحَهُ غَمَرَتْهُ الرَّحْمَةُ. (70)
ترجمه :

فرمود: هر کس به دیدار دوست و برادر خود برود و برای رضای خداوند او را زیارت نماید به امید آن که به وعده های الهی برسد، هفتاد هزار فرشته او را همراه و مشایعت خواهند کرد، همچنین مورد خطاب قرار می گیرد که از آلودگی ها پاک شدی و بهشت گوارایت باد.

پس چون با دوست و برادر خود دست دهد و مصافحه کند مورد رحمت قرار خواهد گرفت .

13 - قال عليه السلام : إِنْ شَتَمَكَ رَجُلٌ عَنْ يَمِينِكَ، ثُمَّ تَحَوَّلَ إِلَى يَسَارِكَ فَأَعْتَذَرَ إِلَيْكَ فَأَقْبِلْ مِنْهُ. (71)
ترجمه :

فرمود: چنانچه شخصی تو را بدگویی کند، و سپس برگردد و پوزش طلبد، عذرخواهی و پوزش او را پذیرا باش .

14 - قال عليه السلام : عَجِبْتُ لِمَنْ يَحْتَمِي مِنَ الطَّعَامِ لِمَضَرَّتِهِ، كَيْفَ لَا يَحْتَمِي مِنَ الذَّنْبِ لِمَعَرَّتِهِ. (72)
ترجمه :

فرمود: تعجب دارم از کسی که نسبت به تشخیص خوب و بد خوراکش داهتمام می ورزد که مبادا ضرری به او برسد، چگونه نسبت به گناهان و دیگر کارهایش اهمیّت نمی دهد، و نسبت به مفسد دنیائی ، آخرتی روحی ، فکری ، اخلاقی و... بی تفاوت است .

15 - قال عليه السلام : مَنْ أَعْطَمَ مُؤْمِنًا مِنْ جُوعٍ أَعْطَمَهُ اللَّهُ مِنْ ثِمَارِ الْجَنَّةِ، وَمَنْ سَقَى مُؤْمِنًا مِنْ ظَمَاءٍ سَقَاهُ اللَّهُ مِنَ الرَّحِيقِ الْمَخْتُومِ، وَمَنْ كَسَا مُؤْمِنًا كَسَاهُ اللَّهُ مِنَ الثِّيَابِ الْخَضِرِ. (73)

ترجمه :

فرمود: هر کس موء من گرسنه ای را طعام دهد خداوند او را از میوه های بهشت اطعام می نماید، و هر که تشنه ای را آب دهد خداوند از چشمه گوارای بهشتی سیر آبش می گرداند، و هر کس برهنه ای را لباس بپوشاند خداوند او را از لباس سبز بهشتی - که بهترین نوع و رنگ می باشد - خواهد پوشاند.

16 - قال عليه السلام : إِنْ دِينَ اللَّهِ لَا يُصَابُ بِالْعُقُولِ النَّاقِصَةِ، وَالْأَرَءِ الْبَاطِلَةِ، وَالْمَقَاسِ الْفَاسِدَةِ، وَلَا يُصَابُ إِلَّا بِالتَّسْلِيمِ، فَمَنْ سَلَّمَ لَنَا سَلِمَ، وَمَنْ اهْتَدَىٰ بِنَا هُدًى، وَمَنْ دَانَ بِالْقِيَاسِ وَالرَّأْيِ هَلَكَ. (74)

ترجمه :

فرمود: به وسیله عقل ناقص و نظریه های باطل ، و مقایسات فاسد و بی اساس نمی توان احکام و مسائل دین را به دست آورد؛ بنابراین تنها وسیله رسیدن به احکام واقعی دین ، تسلیم محض می باشد؛ پس هر کس در مقابل ما اهل بیت تسلیم باشد از هر انحرافی در امان است و هر که به وسیله ما هدایت یابد خوشبخت خواهد بود.

و شخصی که با قیاس و نظریات شخصی خود بخواهد دین اسلام را دریابد، هلاک می گردد.

17 - قال عليه السلام : الدُّنْيَا سِنَةٌ، وَالْآخِرَةُ يَقْظَةٌ، وَنَحْنُ بَيْنَهُمَا أَوْضَاعٌ خَلَامٌ. (75)

ترجمه :

فرمود: دنیا همچون نیمه خواب (چرت) است و آخرت بیداری می باشد و ما در این میان رهگذر، بین خواب و بیداری به سر می بریم .

18 - قال عليه السلام : مِنْ سَعَادَةِ الْمَرْءِ أَنْ يَكُونَ مَتَجَرَّةً فِي بِلَادِهِ، وَيَكُونَ خُلُطَاوَةً صَالِحِينَ، وَتَكُونَ لَهُ أَوْلَادٌ يَسْتَعِينُ بِهِمْ. (76)

ترجمه :

فرمود: از سعادت مرد آن است که در شهر خود کسب و تجارت نماید و شریکان و

مشتريانش افرادی صالح و نیکوکار باشند، و نیز دارای فرزندانی باشد که کمک حال او باشند.

19 - قال عليه السلام : آيَاتُ الْقُرْآنِ خَزَائِنُ الْعِلْمِ، كُلَّمَا فُتِحَتْ خَزَانَةٌ، فَتَبَغَى لَكَ أَنْ تَنْظُرَ مَا فِيهَا. (77)

ترجمه :

فرمود آیه های قرآن ، هر کدام آن ، خزینه علوم خداوند است ، هر آیه و خزینه ای را که مشغول - خواندن می شوی - در آن دقت نظر کن که چه در می یابی .

20 - قال عليه السلام : مَنْ خَتَمَ الْقُرْآنَ بِمَكَّةَ لَمْ يَمُتْ حَتَّى يَرَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَيَرَى مَنْزِلَهُ فِي الْجَنَّةِ. (78)

ترجمه :

فرمود: هر که قرآن را در مکه مکرمه ختم کند نمی میرد مگر آن که حضرت رسول الله و نیز جایگاه خود را در بهشت روءیت می نماید.

21 - قال عليه السلام : يَا مَعْشَرَ مَنْ لَمْ يَحِجَّ اسْتَبْشِرُوا بِالْحَاجِّ إِذَا قَدِمُوا فَصَافِحُوهُمْ وَعَظِّمُوهُمْ، فَإِنَّ ذَلِكَ يَجِبُ عَلَيْكُمْ تُشَارِكُوهُمْ فِي الْأَجْرِ. (79)

ترجمه :

فرمود: شماهایی که به مکه نرفته اید و در مراسم حج شرکت نکرده اید، بشارت باد شماها را به آن حاجیانی که بر می گردند، با آن ها - دیدار و - مصافحه کنید تا در پاداش و ثواب حج آن ها شریک باشید.

22 - قال عليه السلام : الرِّضَا بِمَكْرُوهِ الْقَضَاءِ، مِنْ أَعْلَى دَرَجَاتِ الْيَقِينِ. (80)

ترجمه :

شادمانی و راضی بودن به سخت ترین مقدرات الهی از عالی ترین مراتب ایمان و یقین خواهد بود.

23 - قال عليه السلام : مَا مِنْ جُرْعَةٍ إِحَبُّ إِلَيَّ اللَّهِ مِنْ جُرْعَتَيْنِ: جُرْعَةُ غَيْظٍ رَدَّهَا مُوْءِمٌ

بِحِلْمٍ، اءَوْ جُرْعَةً مُصِيبَةً رَدَّهَا مُوءٍ مِنْ بَصْبَرٍ. (81)

ترجمه :

فرمود: نزد خداوند متعال حالتی محبوب تر از یکی از این دو حالت نیست :

حالت غضب و غیظی که موء من با بردباری و حلم از آن بگذرد و دیگری حالت بلا و مصیبتی که موء من آن را با شکیبائی و صبر بگذراند.

24 - قال عليه السلام : مَنْ رَمَى النَّاسَ بِمَا فِيهِمْ رَمَوْهُ بِمَا لَيْسَ فِيهِ. (82)

ترجمه :

فرمود: هر کس مردم را عیب جوئی کند و عیوب آنان را بازگو نماید و سرزنش کند، دیگران او را متهم به غیر واقعیات می کنند.

25 - قال عليه السلام : مُجَالَسَةُ الصَّالِحِينَ دَاعِيَةٌ إِلَى الصَّلَاحِ، وَءَدَبُ الْعُلَمَاءِ زِيَادَةٌ فِي الْعَقْلِ. (83)

ترجمه :

فرمود: هم نشینی با صالحان انسان را به سوی صلاح و خیر می کشاند، معاشرت و هم صحبت شدن با علماء، سبب افزایش شعور و بینش دمی باشد.

26 - قال عليه السلام : إِنْ اللَّهَ يُحِبُّ كُلَّ قَلْبٍ حَزِينٍ، وَيُحِبُّ كُلَّ عَبْدٍ شَكُورٍ. (84)

ترجمه :

فرمود: همانا خداوند دوست دارد هر قلب حزین و غمگینی را (که در فکر نجات و سعادت خود باشد) و هر بنده شکر گذاری را دوست دارد.

27 - قال عليه السلام : إِنْ لِسَانَ ابْنِ آدَمَ يَشْرَفُ عَلَى جَمِيعِ جَوَارِحِهِ كُلِّ صَبَاحٍ فَيَقُولُ: كَيْفَ اءَصَبَحْتُ؟

فَيَقُولُونَ: بِخَيْرٍ إِنْ تَرَكَتْنَا، إِثْمًا نُنَابِ وَنُعَاقِبُ بِكَ. (85)

ترجمه :

فرمود: هر روز صبحگاهان زبان انسان بر تمام اعضاء و جوارحش وارد می شود و می گوید:

چگونه اید؟ و در چه وضعیتی هستید؟

جواب دهند: اگر تو ما را رها کنی خوب و آسوده هستیم ، چون که ما به وسیله تو مورد ثواب و عقاب قرار می گیریم .

28 - قال عليه السلام : مَا تَعْبَأُ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ فِي الدُّنْيَا لِلدُّنْيَا، بَلْ تَعْبُوا فِي الدُّنْيَا لِلْآخِرَةِ. (86)

ترجمه :

فرمود: دوستان و اولیاء خدا در فعالیت های دنیوی خود را برای دنیا به زحمت نمی اندازند و خود را خسته نمی کنند بلکه برای آخرت زحمت می کشند.

29 - قال عليه السلام : لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي طَلَبِ الْعِلْمِ لَطَلَبُوهُ وَلَوْ يَسْفِكِ الْمُهْجِ وَخَوْضِ اللَّجَجِ. (87)

ترجمه :

فرمود: چنانچه مردم منافع و فضایل تحصیل علوم را می دانستند هر آینه آن را تحصیل می کردند گرچه با ریخته شدن و یا فرو رفتن زیر آب ها در گرداب های خطرناک باشد.

30 - قال عليه السلام : لَوْ اجْتَمَعَ أَهْلُ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَنْ يَصِفُوا اللَّهَ بِعَظَمَتِهِ لَمْ يَقْدِرُوا. (88)

ترجمه :

فرمود: چنانچه تمامی اهل آسمان و زمین گرد هم آیند و بخواهند خداوند متعال را در جهت عظمت و جلال توصیف و تعریف کنند، قادر نخواهند بود.

31 - قال عليه السلام : مَا مِنْ شَيْءٍ إِعْجَبُ إِلَيَّ اللَّهُ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ مِنْ عِفَّةٍ بَطْنٍ وَقَرْجٍ، وَمَا شَيْءٌ إِعْجَبُ إِلَيَّ اللَّهُ مِنْ أَنْ يُسْأَلَ. (89)

ترجمه :

فرمود: بعد از معرفت به خداوند چیزی محبوب تر از دور نگه داشتن شکم و عورت - از آلودگی ها و هوسرانی ها و گناهان - نیست ، و نیز محبوبترین کارها نزد خداوند مناجات و درخواست نیازمندیها به درگاهش دمی باشد.

32 - قال عليه السلام : إِنْ بَنَى آدَمُ نَكَامِيَّتٍ وَمَبْعُوثٍ وَمَوْقُوفٍ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ

مَسْئُولٌ، فَأَعِدَّ لَهُ جَوَابًا. (90)

ترجمه :

فرمود: ای فرزند آدم (ای انسان ، تو) خواهی مُرد و سپس محشور می شوی و در پیشگاه خداوند جهت سوال و جواب احضار خواهی شد، پس جوابی (قانع کننده و صحیح در مقابل سوء ال ها) مهیا و آماده کن .

33 - قال عليه السلام : نَظَرُ الْمُؤْمِنِ فِي وَجْهِ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ لِلْمَوَدَّةِ وَالْمَحَبَّةِ لَهُ عِبَادَةٌ. (91)

ترجمه :

فرمود: نظر کردن مؤمن من به صورت برادر مؤمن منش از روی علاقه و محبت عبادت است .
34 - قال عليه السلام : إِيَّاكَ وَمُصَاحِبَةُ الْفَاسِقِ، فَإِنَّهُ بَائِعُكَ بِأَكْلِهِ أَقْلٌ مِنْ ذَلِكَ وَإِيَّاكَ وَمُصَاحِبَةَ الْقَاطِعِ لِرَحِمِهِ فَإِنَّ نِيَّ وَجَدْتُهُ مَلْعُونًا فِي كِتَابِ اللَّهِ. (92)

ترجمه :

فرمود: بر حذر باش از دوستی و همراهی با فاسق چون که او به یک لقمه نان و چه بسا کمتر از آن هم ، تو را می فروشد؛ و مواظب باش از دوستی و صحبت کردن با کسی که قاطع صله رحم می باشد چون که او را در کتاب خدا ملعون یافتیم .

35 - قال عليه السلام : أَشَدُّ سَاعَاتِ ابْنِ آدَمَ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ: السَّاعَةُ الَّتِي يُعَايِنُ فِيهَا مَلَكَ الْمَوْتِ، وَالسَّاعَةُ الَّتِي يَقُومُ فِيهَا مِنْ قَبْرِهِ، وَالسَّاعَةُ الَّتِي يَقِفُ فِيهَا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ، فَإِذَا مَا الْجَنَّةُ وَإِذَا مَا إِلَى النَّارِ. (93)

ترجمه :

فرمود: مشکل ترین و سخت ترین لحظات و ساعات دوران ها برای انسان ، سه مرحله است :

1 - آن موقعی که عزرائیل بر بالین انسان وارد می شود و می خواهد جان او را بگیرد.

2 - آن هنگامی که از درون قبر زنده می شود و در صحرای محشر به پامی خیزد.

3 - آن زمانی که در پیشگاه خداوند متعال - جهت حساب و کتاب و بررسی اعمال - قرار می گیرد و نمی داند راهی بهشت و نعمت های جاوید می شود و یا راهی دوزخ و عذاب دردناک خواهد شد.

36 - قال عليه السلام : إِذَا قَامَ قَائِمُنَا أَذْهَبَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَنْ شِيعَتِنَا الْعَاهَةَ، وَجَعَلَ قُلُوبَهُمْ كُزْبُرَ الْحَدِيدِ، وَجَعَلَ قُوَّةَ الرَّجُلِ مِنْهُمْ قُوَّةَ اَرْبَعِينَ رَجُلًا. (94)
ترجمه :

فرمود: هنگامی که قائم ما (حضرت حجت ، روحی له الفداء و عج) قیام و خروج نماید خداوند بلا و آفت را از شیعیان و پیروان ما بر می دارد و دل های ایشان را همانند قطعه آهن محکم می نماید، و نیرو و قوّت هر یک از ایشان به مقدار نیروی چهل نفر دیگران خواهد شد.

37 - قال عليه السلام : عَجَبًا كُلُّ الْعَجَبِ لِمَنْ عَمِلَ لِدَارِ الْفَنَاءِ وَتَرَكَ دَارَ الْبَقَاءِ. (95)
ترجمه :

فرمود: بسیار عجیب است از کسانی که برای این دنیای زودگذر و فانی کار می کنند و خون دل می خورند ولی آخرت را که باقی و ابدی است رها و فراموش کرده اند.
38 - قال عليه السلام : رَأَيْتُ الْخَيْرَ كُلَّهُ قَدْ اجْتَمَعَ فِي قِطْعِ الطَّمَعِ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ. (96)
ترجمه :

فرمود: تمام خیرات و خوبی های دنیا و آخرت را در چشم پوشی و قطع طَمَع از زندگی و اموال دیگران می بینم (یعنی قناعت داشتن).

39 - قال عليه السلام : مَنْ لَمْ يَكُنْ عَقْلُهُ أَكْمَلَ مَا فِيهِ، كَانَ هَلَاكُهُ مِنْ أَيْسَرِ مَا فِيهِ. (97)
ترجمه :

فرمود: کسی که بینش و عقل خود را به کمال نرساند - و در رُکود فکری بسربرد - به سادگی در هلاکت و گمراهی و سقوط قرار خواهد گرفت .

40 - قال عليه السلام : إِنْ الْمَعْرِفَةُ، وَكَمَالَ دِينِ الْمُسْلِمِ تَرَكُّهُ الْكَلَامَ فِيمَا لَا يُغْنِيهِ، وَقِلَّةُ رِيَاءِهِ، وَحِلْمُهُ، وَصَبْرُهُ، وَحُسْنُ خُلُقِهِ. (98)

ترجمه :

فرمود: همانا معرفت و کمال دین مسلمان در گرو رهاکردن سخنان و حرف هائی است که به حال او - و دیگران - سودی ندارد.

همچنین از رياء و خودنمائى دورى جستن و در برابر مشكلات زندگى بردبار و شکیبا بودن و نیز داراى اخلاق پسندیده و نیک سیرت بودن است .

پاورقى‌ها:

- 59- تحف العقول : ص 204، بحارالانوار: ج 75، ص 141، ح 3.
- 60- تحف العقول : ص 204، بحارالانوار: ج 75، ص 140، ح 3.
- 61- مشکاة الانوار: ص 172، بحارالانوار: ج 66، ص 385، ح 48.
- 62- مشکاة الانوار: ص 246، بحارالانوار: ج 67، ص 64، ح 5.
- 63- تحف العقول : ص 186، بحارالانوار: ج 71، ص 12، ح 2.
- 64- تحف العقول : ص 203، بحارالانوار: ج 75، ص 139، ح 3.
- 65- تحف العقول : ص 210، بحارالانوار: ج 75، ص 136، ح 3.
- 66- تحف العقول : ص 201، بحارالانوار: ج 75، ص 136، ح 3.
- 67- مشکاة الانوار: ص 232، س 20، بحارالانوار: ج 78، ص 50، ح 77.
- 68- مشکاة الانوار: ص 166، س 3.
- 69- مشکاة الانوار: ص 157، س 20.
- 70- مشکاة الانوار: ص 207، س 18.
- 71- مشکاة الانوار: ص 229، س 10، بحارالانوار: ج 78، ص 141، ح 3.
- 72- اعيان الشیعة : ج 1، ص 645، بحارالانوار: ج 78، ص 158، ح 19.
- 73- مستدرک الوسائل : ج 7، ص 252، ح 8.

- 74- مستدرک الوسائل : ج 17، ص 262، ح 25.
- 75- تنبيه الخواطر، معروف به مجموعة ورام : ص 343، س 20.
- 76- وسائل الشيعة : ج 17، ص 647، ح 1، ومشكاة النوار: ص 262.
- 77- مستدرک الوسائل : ج 4، ص 238، ح 3.
- 78- من لا يحضره الفقيه : ج 2، ص 146، ح 95.
- 79- همان مدرک : ج 2، ص 147، ح 97.
- 80- مستدرک الوسائل : ج 2، ص 413، ح 16.
- 81- مستدرک الوسائل : ج 2، ص 424، ح 21.
- 82- بحار النوار: ج 75، ص 261، ح 64.
- 83- بحار النوار: ج 1، ص 141، ضمن ح 30، و ج 75، ص 304.
- 84- کافی : ج 2، ص 99، بحار النوار: ج 71، ص 38، ح 25.
- 85- اصول کافی : ج 2، ص 115، وسائل الشيعة : ج 12، ص 189، ح 1.
- 86- بحار النوار: ج 73، ص 92، ضمن ح 69.
- 87- اصول کافی : ج 1، ص 35، بحار النوار: ج 1، ص 185، ح 109.
- 88- اصول کافی : ج 1، ص 102، ح 4.
- 89- تحف العقول : ص 204، بحار النوار: ج 78، ص 41، ح 3.
- 90- تحف العقول : ص 202، بحار النوار: ج 70، ص 64، ح 5.
- 91- تحف العقول : ص 204، بحار النوار: ج 78، ص 140، ح 3.
- 92- تحف العقول : ص 202، بحار النوار: ج 74، ص 196، ح 26.
- 93- بحار النوار: ج 6، ص 159، ح 19، به نقل از خصال شيخ صدوق .
- 94- خصال : ج 2، ص 542، بحار النوار: ج 52، ص 316، ح 12.
- 95- بحار النوار: ج 73، ص 127، ح 128.
- 96- اصول کافی : ج 2، ص 320، بحار النوار: ج 73، ص 171، ح 10.

97- بحارالانوار: ج 1، ص 94، ح 26، به نقل از تفسير امام حسن عسكري عليه السلام .

98- تحف العقول : ص 202، بحارالانوار: ج 2، ص 129، ح 11.

ذکر مصیبت شهادت امام زین العابدین علیه السلام

بعد از فاجعه کربلا ، امام سجاد علیه السلام علیه السلام هیچ گاه این مصیبت را فراموش نکرد و همیشه عزادار بود . اگر آب می آوردند و چشمش به آب می افتاد ، گریه می کرد و می فرمود : « قَتِلَ الْحُسَيْنُ عَطْشَاناً » « حسین علیه السلام تشنه شهید شد ! » اگر غذا می آوردند ، به گریه می افتاد و می فرمود : « قتل الحسين جائعاً » « حسین علیه السلام گرسنه شهید شد » .

روزی ابو حمزه ثمالی ، خدمت امام علیه السلام رفت و چون بی تابی حضرت را در مصیبت سالار شهیدان ، مشاهده کرد ، گفت : چرا این قدر بی تابی و اظهار ناراحتی می کنید ؟ مگر حمزه علیه السلام شهید نشد ؟ مگر علی علیه السلام با شمشیر به شهادت نرسید ؟ مگر شهادت در خاندان شما عادت نیست ؟

امام علیه السلام فرمود : آری ! شهادت عادت خاندان ما است ! ولی آیا شنیده ای قبل از عاشورا ، زنی از اهل بیت علیهم السلام را اسیر کنند ؟ زنی از اهل بیت علیهم السلام را هتک حرمت نمایند ؟ هر موقع به خواهران و عمه هایم نگاه می کنم ، به یاد فرار و اضطراب آن ها در هنگام آتش زدن خیمه ها ، می افتم ! که چگونه سر به بیابان ها نهادند ⁽¹⁾ .

وقتی زمان شهادت امام سجاد علیه السلام علیه السلام نزدیک شد ، به پسرش امام محمد باقر علیه السلام فرمود : امشب چه شبی است ؟ عرض کرد : شب فلان ! سوءال کرد : از ماه چقدر گذشته و چقدر باقی مانده است ؟

(1) ره توشه راهیان نور شماره 29.

عرض کرد : فلان مقدار ! امام سجاد علیه السلام علیه السلام فرمود : این همان شبی است که به من وعده داده‌اند . برایم آب وضو بیاورید .

امام علیه السلام وضو گرفت و مشغول نماز شد . هنگامی که شب به آخر رسید ، آن حضرت از این سرای پُر ملال به جهان دیگر شتافت .

چون خبر شهادت امام سجاد علیه السلام علیه السلام به مردم مدینه رسید ، شهر مدینه در ماتمش ، عزادار شد . مرد و زن و سیاه و سفید و کوچک و بزرگ ، در مصیبت حضرتش ، نالان شدند و از زمین و آسمان ، آثار اندوه نمایان شد . خوب و بد در تشییع آن حضرت شرکت کرده و همگی آن امام علیه السلام را به نیکی یاد می‌کردند .

سعید بن مصیب می‌گوید : در وقت نماز بر بدن امام سجاد علیه السلام علیه السلام صدای تکبیری از آسمان بلند شد و از زمین هم تکبیری در جواب گفته شد . باز از آسمان بانگ تکبیری برخاست و از زمین هم جواب شنیده شد . در این حال من ترسیدم و با صورت بر زمین افتادم . آنان که در آسمان بودند ، هفت تکبیر سر دادند و از زمین هم هفت تکبیر در جواب گفته شد⁽¹⁾ .

(1) منتهی الامال .

امام سجاد فرمود^[۲]

دین خداوند با عقول ناقصه و آرای باطله و قیاس های فاسده قابل درک نیست. آنچه تنها « لازم است تسلیم در برابر اوامر خداوند است

کمال الدین، ج 1 ص 324^[۲]

علمای اهل سنت در مورد امام سجاد چی. گفتن؟

پاسخ^[۲]

یعقوبی می نویسد^[۱]

او از برترین مردم وسختکوش ترین آنان در عبادت بود به همین دلیل به زین العابدین
نام گرفت

تاریخ یعقوبی، ج 3 ص 46؟

:ابن عساکر می گوید²

"راستگو ومورد اعتماد بود، بسیار حدیث می گفت و دارای مقامی بالا و بلند بود"

تاریخ دمشق، ج 36 ص 142؟

:ذهبی می گوید³

جلالت قدر او عجیب و به خدا قسم برازنده او بود او از نظر شرافت، "
"اقایی، علم، خداشناسی، وعقل کاملی که داشت کاملاً شایسته مقام امامت عظمی بود

سیر اعلام النبلا، ج 4 ص 240؟

:صفی الدین می نویسد⁴

"زین العابدین هدایتگری بزرگ و خود راه نجات بود"

وسیله المال فی عد مناقب الال، ص 280؟

امام شافعی گوید⁵

"علی بن الحسین فقیه ترین اهل مدینه است"

رسایل جاحظ، ص 106[?]

علمای فراوانی از اهل سنت زبان به فضل و مدح امام گشوده اند که جهت آگاهی □ □
رجوع کنید به کتاب شریف احقاق الحق، ج 12 ص 1 به بعد

امام سجاد فرمود

حتما باید امام معصوم باشد و از آنجایی که عصمت امری ظاهری نیست تا مردم تشخیص "
دهند چه کسی معصوم است لذا تعیین امام تنها برعهده خداوند است

معانی الاخبار، صدوق، ص 132[?]

امام سجاد فرمود

دین خدا با عقول ناقصه و آرای باطله و قیاس های فاسده درک نمی شود و تنها باید در "

"برابر دستورات خداوند تسلیم بود

کمال الدین، ج 1 ص 324

: در روایتی از امام سجاد چنین آمده است

به برخی پیامبران از این جهت اولو العزم می گویند چرا که برای انس و جن مبعوث «

» شده اند

بحار الانوار ج 11 ص 33

تقوا#

:امام سجاد علیه السلام فرمودند

لَا يَقِلُّ عَمَلٌ مَعَ تَقْوَى وَكَيْفَ يَقِلُّ مَا يُتَقَبَّلُ؛

کاری که با تقوا همراه باشد اندک نیست، چگونه آنچه مقبول خدا قرار گرفته، اندک

محسوب شود.

تحف العقول، ص 318

شخصی به امام سجاد علیه السلام گفت نمی توانم گناه نکنم. امام فرمود پنج چیز را انجام بده بعد هر گناهی خواستی بکن. از روزی خدا نخور هر گناهی خواستی بکن. جایی گناه کن که خدا تو را نبیند و هر گناهی خواستی بکن. در ملک خدا گناه نکن و هر گناهی خواستی بکن. موقع مردن نذار روحت را بگیرد و هر گناهی خواستی بکن. روز قیامت خواستند تو را جهنم ببرند نرو! و هر گناهی خواستی بکن

اما راهزن گفت همه را می برم و تورا می کشم!

امام سجاد علیه السلام لیه السلام عازم مکه بود که راهزنی راه بر حضرت بست و گفت هرچه داری می برم و تورا می کشم! امام فرمود من با میل خود نصف توشه سفر را بتو می دهم. اما راهزن گفت همه را می برم و تورا می کشم!

امام فرمود همه توشه را ببر فقط کمی غذا و آب برای من که تا مکه مرا برساند بگذار. اما راهزن گفت همه را می برم و تورا می کشم! امام فرمود: خدا کجاست؟ راهزن گفت خدا در خواب است! در این موقع دو تا شیر پیدا شدند و او را خوردند بطوری که حتی یک قطره خورش نماند و رفتند! امام فرمود خیال کردی خدا در خواب است!

در احوال حضرت امام سجاد(ع) آمده است وقتی آرایشگری موی شارب آن حضرت را کوتاه می نمود متوجه شد که لب های مبارک ایشان که به ذکر الهی مشغول بود، مرتب

تکان می خورد به نحوی که اصلاح سر و صورت را با اشکال مواجه می سازد. چون آرایشگر از امام خواهش نمود اندکی ذکر نگوید تا وی بتواند کارش را انجام دهد، حضرت خطاب به وی فرمودند: اگر در این لحظاتی که تو می گویی از ذکر خدا غافل بمانم و مرگ مرا درک کند چه ضمانتی می توانی بکنی؟⁸

بانو حوراء مادر زید شهید

یکی از همسران حضرت امام زین العابدین (علیه السلام) کنیزی است به نام حوراء که از سوی جناب مختار به ایشان هدیه شده بود. ایشان مادر مکرمه حضرت زید بن علی (علیه السلام) است که با رشادت کامل علیه دودمان اموی قیام کرد و در کوفه به شهادت رسید. در این ارتباط قضیه بسیار جالبی در بحار الانوار نقل شده است که از این قرار است ابو حمزه ثمالی می گوید: هر سال یک بار علی بن حسین (علیه السلام) را در ایام حج زیارت می کردم. یک سال حضور حضرت آدم و دیدم روی زانوی حضرت بچه ای نشسته است. من هم نزد ایشان نشستم. بچه آمد و در هنگام عبور از درگاه اتاق افتاد و حالش متشنج شد. حضرت علی بن حسین (علیه السلام) بسرعت از جا بلند شد و دوان دوان به سراغ او

⁸ hawzah.net/fa/Magazine/View/89/94/1173

رفت و با لباس خود، اشک‌های چشم آن طفل را پاک کرد و به او فرمود: ای پسر! تو را به خدا پناه می‌دهم که در کناسه به دار آویخته شوی. به ایشان عرض کردم: پدر و مادرم فدای شما، کدام کناسه؟ فرمود: کناسه کوفه عرض کردم فدای شما شوم این قضیه واقع می‌شود؟ فرمود: بلی قسم به کسی که پیامبر را بحق مبعوث فرمود، اگر بعد از من زنده باشی هر آینه این بچه را در ناحیه‌ای از نواحی کوفه می‌بینی در حالی که مقتول است و بعد دفن شده و سپس او را از قبر بیرون آورده و در حالی که او را لخت نموده روی زمین می‌کشند و در کناسه به دار می‌آویزند و سپس او را پائین آورده و می‌سوزانند و خاکستر او را در آب فرات می‌ریزند. گفتم: فدای شما شوم اسم این غلام چیست؟ فرمود: این فرزند من زید است. سپس چشمان حضرت پر از اشک شد و فرمود: آیا به تو نگویم خبر این فرزندم را؟ شبی از شب‌ها در حالی که در سجده و رکوع به سر می‌بردم در بعضی از حالات خواب مرا فراگرفت. پس دیدم کان در بهشت هستم و حضرت رسول و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم‌السلام) مرا با جاریه‌ای از حورالعین تزویج نموده‌اند. من پس از هم بستر شدن با او نزد سدره‌المنتهی غسل کردم و همینکه پشت کردم، هاتفی!! صدا می‌زد: زید بر تو مبارک باد! زید بر تو مبارک باد!! زید بر تو مبارک باد

پس از خواب بیدار شدم و آثار جنابت را در خود دیدم. و لذا بلند شدم و برای نماز غسل کردم و نماز صبح را خواندم، پس درب زده شد و به من گفته شد: پشت درب خانه کسی است که تو را می‌طلبد. من بیرون آمدم و مردی را دیدم که با او جاریه‌ای بود پوشیده شده و روبندش در دستش بود و روپوشی روی او افتاده بود. من گفتم: حاجت تو چیست؟ گفت با علی بن حسین (علیه‌السلام) کار دارم. گفتم من علی بن حسینم پس گفت: من فرستاده مختار ابن ابی‌عبید ثقفی هستم. او به شما سلام می‌رساند و می‌گوید: با این جاریه در منطقه

امان برخورد کردم و او را به ۶۰۰ دینار خریدم، این هم ۶۰۰ دینار است. پس برای زندگی و روزگار خود از این کنیز و پول استفاده نما. و نامه‌ای هم به من داد. من مرد و جاریه را وارد منزل نمودم و جواب نامه مختار را نوشتم و آن مرد روانه شد. پس به جاریه گفتم: اسم تو چیست؟ گفت: حوراء، اهل منزل او را مهیا نموده و به عنوان عروس نزد من فرستادند. و سپس برای من این بچه را به ارمغان آورد و من اسم او را زید گذاشتم. ابوحمره آنچه را به تو گفتم: یادداشت نما

ابوحمره ثمالی می‌گوید: قسم به خدا مدتی نگذشت که زید را در کوفه در منزل معاویه بن اسحاق دیدم. نزد او رفتم و به او سلام کردم و به او گفتم: فدای تو شوم چرا به این شهر آمدی؟ فرمود: برای امر به معروف و نهی از منکر. من هم مرتب نزد او رفت و آمد می‌کردم. بعد شب نیمه شعبان نزد او آمدم و بر او سلام کردم و او به خانه‌های بارق و بنی‌هلال منتقل شده بود. نزد او نشستم. او گفت: ای ابوحمره آیا بلند می‌شوی تا برای زیارت قبر حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) مشرف شویم؟ عرض کردم: بلی فدایت شوم. بعد ابوحمره روایت را ادامه می‌دهد تا اینجا که: رسیدیم به ذکوات البیض او فرمود: این قبر امیرالمؤمنین است. و سپس برگشتم. سرگذشت ایشان همان بود که بود. پس به خدا قسم او را دیدم در حالی که کشته شده بود و دفن گردید و سپس قبر او نبش شد و بدنش را عریان روی زمین کشیدند و به دار آویختند و بعد هم سوزانده شد و در پائین کوفه به آب ریخته شد (مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۸۳، ح ۴۸)

امام سجاد «سلام‌الله‌علیه» یک زنی داشتند که او هم ناصبی بود، گرچه امام سجاد نمی‌دانستند و بعد او را طلاق دادند؛ آن زن با اینکه مهریه خود را از امام گرفت ولی بعد به

قاضی شکایت کرد که امام مهریه او را نداده است. قاضی با امام ملاقات کردند و وقتی امام فرمود مهریه او را داده ام. قاضی گفت شما یک قسم بخورید تا زن محکوم شود. امام فرمود قسم نمی خورم و مجددا مهریه زن را دادند.

:امام سجاد علیه السلام فرموده اند

دوست دارم پولی داشته، وارد بازار شوم و از قصابی گوشتی بخرم و برای همسر و عائله ام ببرم. من این کار را از آزاد کردن بنده در راه خداوند تبارک و تعالی بیشتر دوست دارم